

تحلیلی بر بافت اجتماعی قهستان از ورود اسلام تا پایان قرن پنجم هجری

فرشید جعفری^۱، علی جعفری^۲، معصومه بندانی^۳

تاریخ دریافت: ۹۲/۸/۴

تاریخ پذیرش: ۹۲/۱۰/۱

چکیده:

قهستان یکی از ایالات مهم ایران در قرون نخستین هجری به شمار میرفت که نامش با خراسان در آمیخته بود. قهستان به دلیل موقعیت سوق الجیشی، بافت جغرافیایی، دوری از دستگاه خلافت و حضور گروه‌های مختلف سیاسی، قومی و مذهبی از دیرباز مورد توجه بوده است. اهالی قهستان به مانند سایر مناطق بخش عمده‌ای از زندگی خود را در گروه‌ها و قشرهای اجتماعی می‌گذراندند و در مقام عضو خانواده یا همسایه یا گروه خاص اجتماعی، اقتصادی، دینی و قومی با دیگر افراد هم‌نوع خود در ارتباط بودند. تاریخ زندگی مردم قهستان در واقع به معنی شرح حیات اجتماعی، اقتصادی و فکری مردم این منطقه است که متأسفانه با روش علمی مورد تحقیق و پژوهش قرار نگرفته است و مورخان و صاحب‌نظران در راه تدوین زندگی اکثریت مردم آنجا قدم موثری برداشته‌اند و اغلب مورخان توان خود را در اختیار صاحبان قدرت گذاشته‌اند و به خصوصیات زندگی اکثریت مردم که طبقه‌ی موثر و فعال جامعه را تشکیل می‌دادند، توجه نمی‌کردند. آنچه قهستان را به نوعی از سایر مناطق متمایز می‌سازد، وجود گروه‌های مختلف است که شناخت این مسأله تا حدودی اوضاع اجتماعی این منطقه را روشن می‌سازد.

این پژوهش در پی ترسیم تصویری کلی از بافت اجتماعی و ویژگی‌ها و عناصر مختلف این منطقه در پنج قرن نخست هجری است. در واقع این پژوهش پاسخی است به این پرسش که بافت اجتماعی در منطقه‌ی قهستان از ورود اسلام تا پایان قرن پنجم هجری چگونه و تابع چه مسائلی بوده است؟ مقاله‌ی پیش‌رو به شیوه‌ی توصیفی تحلیلی و بر اساس منابع کتابخانه‌ای صورت گرفته است.

واژگان کلیدی:

قهستان، بافت اجتماعی، ترکیب نژادی، سیستان، خراسان، مذهب

۱. کارشناس ارشد تاریخ ایران اسلامی دانشگاه شهید چمران اهواز

۲. نویسنده مسئول: دانشجوی دکتری تاریخ ایران اسلامی دانشگاه اصفهان

dajivand@gmail.com

۳. کارشناس ارشد شیعه‌شناسی دانشگاه اصفهان

مقدمه:

تاریخ اجتماعی شاخه‌های مستقل از علم تاریخ است که به توده‌ی مردم می‌پردازد و موضوعاتی همچون ترکیب نژادی، خانواده، روابط و ساختار خویشاوندی، گروه‌های اجتماعی، طرز معیشت، شرایط کار و چگونگی جریان زندگی مردم و مواردی از این دست را مورد مطالعه و تجزیه و تحلیل قرار می‌دهد.

قهبستان ایالتی بود که نامش با خراسان عجین و همراه است. نام این ایالت معرب کهبستان و مخفف کوهستان است و شامل شهرهایی چون قائن، گناباد، طیس عتاب (مسینان)، طیس گیلکی (گلشن)، ترشیز، خواف، باخرز، خور، خوسف، زام و زاوه بود. در واقع بخش اصلی آن را استان خراسان جنوبی و شهرهایی از استانهای خراسان رضوی، یزد و اصفهان کنونی تشکیل میدادند و کرسی این ایالت قائن بود.

قهبستان از ورود اسلام تا پایان قرن پنجم هجری روایتگر حضور گروه‌هایی مختلف نژادی، مذهبی و اجتماعی بود. بافت اجتماعی چنین منطقهای از عوامل اساسی و شاخصی مهم برای بررسی تحولات اجتماعی و فرهنگی در یک جامعه است. به همین جهت پرداختن به این قضیه در هر پژوهشی که پیرامون مسائل اجتماعی و فرهنگی و حتی سیاسی قهبستان است، ضروری به نظر میرسد. این پژوهش کوششی است برای پاسخگویی به این پرسش که بافت اجتماعی در منطقه قهبستان از ورود اسلام تا پایان قرن پنجم هجری چگونه و تابع چه مسائلی بوده است؟ فرضیه‌ی ما هم به این ترتیب است که: به نظر میرسد که موقعیت ژئوپلیتیکی این منطقه (واقع بودن بین سه ایالت مهم؛ خراسان، سیستان و کرمان)، دوری از دستگاه خلافت و اقتصاد نسبتاً خوب از مهمترین عوامل جذب گروه‌های مختلف به این منطقه بوده است.

در مورد پیشینه‌ی تحقیق باید گفت کار مستقلی در این زمینه صورت نگرفته است و اثر حاضر اولین کار جدی در این زمینه است. البته باید گفت اشارات بسیار مختصر و پراکنده‌ای در این باره در کتابهای برتولد اشپولر با عنوان تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی و گای لسترنج با عنوان جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی شده است. هدف از انجام این کار زدودن گرد و غبار از تاریخ اجتماعی قهبستان در پنج قرن اول هجری است که کمتر به آن توجه شده است. شیوه‌ی تحقیق توصیفی تحلیلی میباشد که با استفاده از کتب جغرافیایی، سفرنامه‌ها، تواریخ محلی و عمومی، تحقیقات معاصر، دیوانهای شعر و ... مطالب گردآوری شده و مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفته

است.

۱. ترکیب نژادی قهبستان:

نژاد به گروهی از افراد اطلاق می‌شود که در طول نسلهای متوالی، ویژگیهای مشترک جسمی یا زیستی خود را حفظ کرده‌اند (کوئن، ۱۳۸۵: ۳۴۷). قهبستان در دامن خود گروه‌های نژادی متنوعی را جای داده بود که تحقیق در این زمینه می‌تواند در روشنتر شدن اوضاع اجتماعی این منطقه راهگشا باشد؛ مهمترین گروه‌های نژادی در این منطقه عبارت بود از:

۱،۱ بومیان منطقه: ما بیشتر از آن که از بومیان قهبستان اطلاع داشته باشیم، از دیگر گروه‌های مقیم در این منطقه با خبریم و شاید راه تشخیص این بومیان در منابع، در بحث گویش و زبان باشد که در موقع مناسب بدان پرداخته میشود.

۲،۱ کردها: اصطخری در کتاب خود مردم این منطقه را کرد خوانده و گفته است این‌ها به پرورش گوسفند مشغولند (اصطخری، ۱۳۴۷: ۲۱۶). و به نظر می‌رسد هر جا صحبت از گوسفندداران کرده منظور همان کردها است. ابن‌حوقل نیز می‌گوید: [در آنجا] اکراد و دامداران سکونت دارند (ابن‌حوقل، ۱۳۶۶: ۱۸۰). جیهانی نیز در این زمینه آورده است که در بیابانی که میان ولایت قهبستان است کردان و خداوندان چهارپایان از گوسفند و شتر و غیر ایشان ساکنند (جیهانی، ۱۳۶۸: ۱۷۱).

نام کرد در بسیاری از منابع عربی به همه بیابانگردان قطع نظر از این که آن‌ها از لحاظ زبان با کردان امروزی پیوند داشته‌اند یا نه اطلاق شده است. اشارات زیادی به راهزنی و تاخت و تاز آن‌ها در شهرهای مختلف این منطقه شده است اما گویا کرد یک نام عام بوده برای همه بیابانگردان ایران، جز قبایل عرب که گروه‌هایی از آن‌ها در خراسان بودند. (فرای، ۱۳۶۳: ۱۲۷-۱۲۷؛ اشپولر، ۱۳۶۴: ۴۳۵/۲). اظهار نظر قطعی در این باره متضمن تحقیقات بیشتری است.

۳،۱ ترک‌ها: بلاذری (بلاذری، ۱۳۶۴: ۱۵۸) و ابن‌خلدون (ابن‌خلدون، ۱۳۶۳: ۱۸/۲) به وجود ترکان در این منطقه اشاره داشته‌اند. عنصر ترک به جنگجویی و چالاک‌ی شهرت داشت (یعقوبی، ۱۳۴۷: ۱/۲۲۱). اشپولر اعتقاد دارد که ترک‌های آسیای صغیر در زمان‌های قدیم به ایران آمده‌اند ولی تازه در قرن دوم هجری آنان را به درستی شناختند و در قرن چهارم هجری به سرحدات مناطقی مثل قهبستان رسیده‌اند (اشپولر، ۱۳۶۴: ۴۵۴/۲-۴۵۳). ناگفته نماند که مورخان عرب و ایرانی بدون امتیاز

که هنوز هم به عربی تکلم می‌کنند. الخطیب تعداد اعراب خراسان را در زمان امویان ۲۰۰,۰۰۰ نفر دانسته است (الخطیب، ۱۳۵۷: ۴۸). که اغلب آن‌ها در پادگان‌هایی که در بسیاری از شهرهای خراسان ایجاد شده بود اسکان داده شده بودند. اگر چه ارائه‌ی این رقم در حد یک حدس است اما این عدد به نظر می‌رسد که منطقی باشد و متأسفانه نمی‌توان آماری ولو بر پایه‌ی حدس علمی از اسکان یافتگان در منطقه‌ی قهستان به دست داد. در اواسط دوره‌ی امویان نیز ما شاهد حضور افرادی از قبایلی مثل ازد هستیم که با خانواده‌های خود به خراسان آمدند. مهلب بن ابیصفره از رؤسای این قبیله به شمار می‌رفت (فرای، ۱۳۶۳: ۹۵). با زوال و تباهی امویان بخشی از اعراب این منطقه به زادگاه خود بازگشتند یا تا این زمان جذب بومیان شده بودند (همان: ۱۱۸). اما در اواسط قرن چهارم نیز تعداد آنان کم نبوده است و گزارشاتی مبنی بر حضور آنان در بیابان‌های اطراف خراسان وجود دارد (اصطخری، ۱۳۴۷: ۱۸۴).

۱، ۶ زطها: برخلاف گروهی که به گرد موسوم بودند و تفاوت چندانی با دیگران نداشتند و شاید گویش و زبان آن‌ها را از دیگران جدا می‌ساخت، زط‌ها چهره‌ای منحصر به فرد داشتند. کولیان، لولیان یا غربتی‌ها (تاریخ شاهی، ۱۳۵۵: ۲۹۳). را از نسل آن‌ها دانسته‌اند که رنگ مفرغی صورت و خطوط منظم سیمای آن‌ها گواهی [می‌دهد] که اصل و نژاد آن‌ها هندی است (رونه دالمانی، ۱۳۳۵: ۶۵۸). در کتاب عجائب المخلوقات از زط‌ها به عنوان قومی سیاه و زشت یاد شده است (طوسی سلمانی، ۱۳۸۲: ۴۲۹). در منابع از این قوم با عنوان جت (Got) (بیرونی، ۱۳۶۲: ۱/۳۰۵). و گات (Gat) (امام شوشتری، ۱۳۳۱: ۱/۳۰۵). نیز یاد شده است. که البته زط معرب همین اسامی است و زط‌ها اصحاب مواش دانسته شده‌اند (بیرونی، ۱۳۶۲: ۱/۳۰۵؛ مجمل التواریخ و القصص، ۱۳۱۸: ۱۰۷؛ تاریخ شاهی، ۱۳۵۵: ۲۹۳). اینان در زمان ساسانیان به نواحی ایران کوچ کرده بودند و به صورت گروه‌های منفردی تا قهستان پیش رفته بودند. البته مناطقی نیز با این نام شناخته می‌شدند. از جمله منطقه‌ی زط در هفت فرسخی رام یا رامهرمز (ابن‌حوقل، ۱۳۶۶: ۲۴؛ مقدسی، ۱۳۶۱: ۲/۶۲۷؛ ابوالفداء، ۱۳۴۹: ۳۶۵؛ انصاری دمشقی، ۱۳۸۳: ۲۸۲). امام شوشتری در این زمینه می‌گوید: گروهی از آنان در این نواحی نشیمن گرفته و کلمه هندیجان هم بمناسبت نام آنهاست (امام شوشتری، ۱۳۳۱: ۱/۲۶۶). و منطقه‌ی زط در حوالی بصره (یعقوبی، ۱۳۴۳: ۲/۴۹۶). حمزه‌ی اصفهانی در مورد آن‌ها آورده است: [بهرام گور]

اقوام به اصطلاح وحشی شمالی را که از نژاد هون بوده‌اند را ترک می‌خواندند. این اقوام از اوایل دوره‌ی ساسانی در سرحدات قلمرو ساسانیان از جمله خراسان مشکلاتی به وجود آورده بودند ۱ (ثعالبی نیشابوری، ۱۳۶۸: ۳۱۷/۱؛ کریستنسن، ۱۳۶۶: ۳۸۰ ۳۷۹) که گاهی پیروز و گاهی مغلوب می‌شدند و خارج از تصور نیست که بخشی از آنان در مناطق کوهستانی خراسان ماندگار شده بودند، که در دوران اسلامی نیز اطلاعاتی از وجود آنان در این مناطق در دست است.

۱، ۴ خلیجها: تنها منبعی که از حضور خلیج‌ها در قهستان خبر داده است، المسالک و الممالک اصطخری است. وی آنان را قومی از ترکان قلمداد کرده که در قدیم به این زمین افتادند. میان هندوستان و نواحی سیستان آرامگاه ساختند. مردمانی باشند بر شکل ترکان، و زی جامه ترکان دارند و همه زبان ترکی گویند (اصطخری، ۱۳۴۷: ۱۹۶). وی همچنین در جای دیگری نام آنان را در کنار کردان به عنوان دامداران این منطقه آورده است (همان: ۲۱۶).

۱، ۵ اعراب: به احتمال فراوان قهستان برای اعراب مسلمان منطقه‌ای ناآشنا نبوده است. بسیاری از اسیران عرب در زمان شاپور دوم (۳۷۹-۳۰۹ م.) به شهرهایی فرستاده شدند که با شهرهای آنان همخوانی داشتند. از جمله‌ی آنان قبیله‌ی بکر بن وائل بود که در کرمان و سرحدات آن اسکان داده شدند (ثعالبی نیشابوری، ۱۳۶۸: ۱/۳۳۸ ۳۳۹؛ ابن بلخی، ۱۳۴۴: ۸۱). با توجه به نزدیکی کرمان از لحاظ مسافت و نوع آب و هوا دور از تصور نیست که تعدادی از بکر بن وائلها که بعد از اسلام از آنان در منابع بسیار یاد شده است، پیش از ورود اسلام در قهستان ساکن شده بودند. البته این بدان معنی نیست که عربان کاملاً مسلمان هنگام گشودن ایران با هم میهنان خود در سراسر این کشور برخورد کردند. این تبعیدیان قدیمی غالباً در میان مردم بومی مستحیل گشته بودند (فرای، ۱۳۶۳: ۴۱).

پس از فتح قهستان مناطق شرقی ایران توسط اعراب، طوایف کثیری از آنان از جمله تمیم، مضر، طی، بکر بن وائل و ... در قهستان و نواحی اطراف آن ساکن شدند (دینوری، ۱۳۸۱: ۴۳۹؛ اشپولر، ۱۳۶۴: ۲/۴۴۸). به خصوص در سال ۵۱ هجری که عامل خراسان؛ ربیع بن زیاد با ۵۰,۰۰۰ تن از لشکریان بصره و کوفه با خانواده‌های خود وارد خراسان شدند (ابن‌اثیر، ۱۳۵۰: ۵/۲۹). که بالطبع در طیس که گذرگاه خراسان بوده و نواحی دیگر قهستان بخشی از آنان اسکان یافتند. ما امروزه شاهد بقایای این گروه‌ها در طیس، زوزن و نواحی دیگر قهستان هستیم

طیس معبری برای جولان قفصها از کرمان به خراسان بود (کرمانی، ۱۳۲۶: ۱۲۷؛ اشیپولر، ۱۳۶۴: ۲/۲۶۴). تعداد آنها زیاد بود و قمع ایشان میسر نه. به این خاطر که استراتژی آنها جنگ و گریز بود و محدودی عملیات آنها از جیرفت تا فارس و اطراف خراسان گسترده بود (کرمانی، ۱۳۲۶: ۵). به همین جهت عملاً بسیاری از راه‌های منطقه‌ی قهستان بلا استفاده مانده بود. مقدسی آنها را زشت رو، سنگ دل و چالاک توصیف کرده است (مقدسی، ۱۳۶۱: ۲/۶۱۹). ناصر خسرو در سفری که از تون به گناباد داشته است، از خرابکاری‌های این طایفه صحبت می‌کند و از فرار اهالی گناباد و انداختن خود در کاریز بزرگ و معروف آنجا، از ترس قفص‌ها سخن گفته است (ناصر خسرو، ۱۳۵۴: ۱۶۸). به نظر می‌رسد از خشونت طلبی آن‌ها تا زمان یاقوت حموی نیز کاسته نشده بود و چنان که وی همچنان آن‌ها را راهزن، آدمکش و مودی دانسته است (حموی بغدادی، ۱۹۹۵: ۱/۴۹۲).

۸، ۱ بلوچ‌ها؛ بلوچ یا بلوچ از شهرهای کرمان (ابنفقیه، ۱۳۴۹: ۲۰) و به مانند قفص طایفه‌ای بود که در آن حوالی ساکن بودند. ابن‌خردادبه قدرت آنان را زیاد و تعدادشان را بسیار دانسته است. همچنین آن‌ها را گوسفنددار معرفی کرده که از آدم‌کشی و راهزنی بدور هستند (ابن‌خردادبه، بی‌تا: ۴۹). مقدسی برخلاف ابن‌خردادبه آنها را خطرناکتر از قفص‌ها دانسته است و آنها را شکیباترین مردم به گرسنگی توصیف کرده و در ادامه آورده است که اینان مدعی مسلمانی هستند ولی بر مسلمانان از روم و ترک سختگیر ترند... ایشان علاقه به چارپا ندارد (مقدسی، ۱۳۶۱: ۲/۶۱۹). آن‌ها به مانند قفص‌ها از منطقه‌ی قهستان به عنوان دروازه استفاده می‌کردند (اشیپولر، ۱۳۶۴: ۲/۱۷۸). و راه‌های قهستان را ناامن کرده بودند. فردوسی در شاهنامه از این طایفه در کنار قفص‌ها نام برده است و از خصلت جنگاوری آن‌ها سخن گفته است:

ز کوه بلوچ و دشت سروچ

گرازان برفتند گردان کوچ (فردوسی، ۱۳۸۷: ۲/۱۵۲۴).

سپاهی ز گردان کوچ و بلوچ

سگالیده‌ی جنگ مانند قوچ (همان: ۱/۵۳۱).

ناصر خسرو نیز در کنار قفص‌ها از این قوم نام برده که اقداماتشان موجبات هراس اهالی گناباد را فراهم آورده بود (ناصر خسرو، ۱۳۵۴: ۱۷۱-۱۷۰). یاقوت حموی آن‌ها را تیره‌ای از گردان دانسته که تعدادشان فراوان است. او نیز برخلاف ابن‌خردادبه بلوچ‌ها را خشن توصیف کرده و آورده است: قفص [ها]... از کسی جز این بلوچ‌ها نمی‌هراسند

به پادشاه هند نامه نوشت و نوای مطربان خواست. وی دوازده هزار تن مطرب فرستاد. بهرام آنان را به شهرها و نواحی کشور خود پراکند، شماره‌ی آنان به سبب تناسل بیشتر شد و گروهی اندک از فرزندان‌شان هم اکنون باقی است و زط‌ها نامیدند (اصفهانی، ۱۳۶۷: ۵۳). مسعودی علت مهاجرت زط‌ها از هند را قحطی بی‌سابقه‌ی آنجا دانسته است که بخشی از آن‌ها در مناطقی مثل بیابان بین کرمان و قهستان و بر سر راه‌های خراسان سکونت یافتند (مسعودی، ۱۳۶۵: ۳۳۸).

بعد از ورود اسلام به این مناطق برخی از آن‌ها، لااقل بر حسب ظاهر اسلام را پذیرفتند (طوسی سلمانی، ۱۳۸۲: ۴۲۹). و بقیه به نهایت تبعاد و تنافر از مسلمین باقی ماندند (بیرونی، ۱۳۶۲: ۱/۱۲).

۷، ۱ قفصها: قفص (Ghofos)، قوفص (Ghoofos) (بلعمی، ۱۳۷۸: ۳/۵۴۷)، کوچ (Koch)، کوفج (Kofoj) (ابنفقیه، ۱۳۴۹: ۲۰). و یا کفج (kofach) (تاریخ سیستان، ۱۳۵۲: ۸۶). نام قومی بود که در کوه‌های کرمان سکونت داشتند (البکری الاندلسی، ۱۴۰۳: ۴/۸۷). البته در نزدیکی بغداد نیز دهکده‌ای با این نام وجود داشت (بنداری اصفهانی، ۱۳۵۶: ۳۰). اما اغلب در منابع هنگامی که از قفص و جبل قفص صحبت می‌شود، منظور همان قوم ساکن در کرمان است. آن‌ها مقیم حاشیه‌ی غرب و جنوب غربی کویر مرکزی و در مجاورت قوم بلوچ بودند (ناصر خسرو، ۱۳۵۴: ۱۶۸-۱۶۷). محمد ابراهیم باستانی پاریزی در ارتباط با این قوم نوشته است: امروز کوچ دو کرمان طایفه‌ای از کولی‌ها را گویند که دائماً در حال نقل و انتقال هستند و بسا احتمال که مصدر کوچیدن را هم بتوان با این نام ارتباط داد و وجه اشتقاقی برای آن پیدا کرد. امروز هم طایفه‌ای کوچک به نام کوچمی در حدود جیرفت سکونت دارد (کرمانی، ۱۳۲۶: حاشیه‌ی ۲۲۶).

قفصها طایفه‌ای از صحرائشینان بودند که کار و حرفه‌ی آن‌ها راهزنی، جنگ و خونریزی بود و در این کار شدت عمل به خرج می‌دادند (مقدسی، ۱۳۶۱: ۲/۶۱۹؛ تبریزی، ۱۳۴۱: ۲/۲۰۵۵).

گر ببرد مرغ جان از کوفجان تن مرا

همچنان اندر هوایت تا قیامت پرزند

(تبریزی، ۱۳۴۱: ۲/۲۰۶۶).

تا اواخر قرن چهارم هجری آن‌ها کشاورزی و برزگری هم می‌کردند (حدودالعالم...، ۱۳۶۲: ۱۲۷). اما رفته رفته خوی خشونت‌طلبی آن‌ها شدت گرفت. از جمله مناطقی که با حضور آن‌ها ناام شد منطقه‌ی قهستان بود. بیابان

(۱۴۲). صفاریان از جمله خاندانی بودند که خاستگاه عیاری داشتند. [لیث] بسلاح و رندی و عیاری و راهزنی [مشغول شد]، اما در آن راه طریق انصاف سپردی و مال کس بیکبارگی نبردی و بودی که بعضی باز بدادی (مستوفی قزوینی، ۱۳۶۲: ۳۷۰). در زمانی که یعقوب فتوحات خود را آغاز کرده بود، بسیاری از ناراضیان خراسان و رنود و عیاران که ظاهراً در ایام حکومت طاهریان به کوه زده بودند و در کوهستان‌های خراسان و حوالی قهستان دم از خودسری می‌زدند، دسته دسته به حضور یعقوب آمدند اظهار تسلیم و بندگی کردند (باستانی پاریزی، ۱۳۴۴: ۲۱۳). یعقوب خود از عیاران بنام بود (آملی، ۱۳۴۸: ۹۵) و زمینه‌ی این پیوند را فراهم آورده بود.

عیاران در واقع یک سازمان اجتماعی و یک جنبش اجتماعی به حساب می‌آمد، که پایگاهی برجسته داشتند. پیشه عیاری و صفات پهلوانی از این دست را باید تا دوران ساسانی و حتی پارتی بررسی کرد. که در اینجا مجال آن نیست (فرای، ۱۳۶۳: ۲۱۲).

۲،۲ مطوّعه: مطوّعه از ریشه‌ی طوع و به کسانی اطلاق می‌شد که داوطلبانه گروه‌های نظامی تشکیل می‌دادند و به خواست خود به پیکار دشمنان اسلام (کفار) بر میخواستند. آنان ضمن دعوت مردم به فروع دین اسلام، در مرزهای جهان اسلام حضور فعالی داشتند و چون این عمل، جهاد در راه خدا محسوب می‌شد غازیان نیز به آنان اطلاق شده است (ابن‌حوقل، ۱۳۶۶: حاشیه‌ی ۲۹۹؛ ترکمنی‌آذر و پرگاری، ۱۳۷۷: ۱۱). از جمله گروه‌هایی که مورد حملات چریکی مطوّعه قرار گرفتند خوارج بودند (ابن‌حوقل، ۱۳۶۶: ۱۵۶؛ فرای، ۱۳۶۶: ۲۱۲). این گروه نیز همچون عیاران به سپاه یعقوب پیوستند، اما چون عقیده برای این گروه اولویت داشت اطاعت از خلیفه را بر خود واجب می‌دانستند و به همین جهت هم بود که یعقوب نتوانست از نیروی آنان در مقابله با خلیفه بهره بگیرد (ترکمنی‌آذر و پرگاری، ۱۳۷۷: ۱۱).

۳،۲ صعالیک: صَعَلْک (Salak) صعلوک (Soluk) یا سالوک (Salok) به معنی ولگرد، راهزن (آذرنوش، ۱۳۷۹: ۳۶۵)، درویش، بی چیز (انوری و دیگران، ۱۳۸۲: ۵/۴۷۳۱؛ سیاح، ۱۳۷۲: ۵۷) و معانی از این دست است. البته برای آن‌ها خصلت‌های جوانمردی هم ذکر شده است. چنانکه در معنی صعالیک‌العرب آمده است: نام دزدیست در عرب که هر چیز غنیمت می‌یافت فقرا را جمع کرده می‌خورانید آنها را (سیاح، ۱۳۸۵: ۸۷۰). اما همواره صعالیک در منابع به راهزنی شهره بودند تا از عیاران تفکیک شوند. گفته می‌شود که حرف ص در صعلوک

(حموی بغدادی، ۱۹۹۵م: ۴/۴۹۲). انصاری دمشقی نیز در کتاب نخبه‌الدهر آن‌ها را خشنتر، تندخوتر و سختگیر تر از کردان توصیف کرده (انصاری دمشقی، ۱۳۸۳: ۲۲۷). و این نشان دهنده‌ی این است که در روایات خشونت‌طلب آن‌ها تا قرن هشتم هجری نیز انعطافی صورت نگرفته است.

۲. گروه‌های اجتماعی قهستان:

شکل و هویت اجتماعی قهستان از ورود اسلام تا پایان قرن پنجم هجری، این منطقه را از مناطق اطراف متمایز می‌کرد و به نظر می‌رسد یکی از عوامل بسیار مهم در این مسئله ساختار طبیعی آن بود. گروه‌های اجتماعی مختلف، این منطقه را برای فعالیت خود انتخاب کردند که توانستند نقش بزرگی در معادلات اجتماعی داشته باشند که این گروه‌ها عبارتند از:

۱،۲ عیاران: عیار (Ayyar) به معنای مختلفی به کار رفته است. از جمله؛ رذل، ولگرد، در بدر (آذرنوش، ۱۳۷۹: ۴۷۲، ذیل عیر) اندر ابتدا عیاری بود، و راه زدی (هجویری، ۱۳۸۰: ۷۴)، کام روا و بی پروا (انوری و دیگران، ۱۳۸۲: ۵/۵۱۲۵).

نیست در بازار عالم خوش دلی ورز آن که هست شیوه‌ی رندی و خوشباشی و عیاران خوش است (حافظ شیرازی، ۱۳۸۵: ۸۴).

چابک و حیل‌هگر (انوری و دیگران، ۱۳۸۲: ۵/۵۱۲۴) عیاری به دیر راهبی نزول کرد و خود را بدان راهب چنان نمود که بر دین و اعتقاد اوست (آقسرائی، ۱۳۶۲: ۶۹) و جوانمرد و اهل فتوت به کار رفته است عیاری بود... میل به صلاح داشتی و پیوسته همتی و فتوتی اندر طبع وی بود (هجویری، ۱۳۸۰: ۷۴).

عیاران گروهی اجتماعی متشکل از افراد روستایی و شهری بودند که خصلت‌هایی چون شجاعت، ذکاوت و جوانمردی داشتند و با هدف تعدیل ثروت و برقراری عدالت اجتماعی، در راه‌ها به کاروان‌های تجاری و در داخل شهر به منازل ثروتمندان دستبرد می‌زدند و اموال بدست آمده را منصفانه میان فقرا تقسیم می‌کردند. چنان که اگر اندر قافهای [قافله‌ای] زنی بودی گرد او نگشتی، و کسی را که سرمایه اندک بود کالایش نستدی، و با هر کس به مقدار سرمایه‌ی وی چیزی بماندی (همان: ۷۴). عیاران نیاز چندانی به تغییر ظاهر و لباس را احساس نمی‌کنند و گهگاه در قالب روستایی یا بازرگان در می‌آیند (طرسوسی، ۱۳۸۰: ۲/۱۴۴). آنان پی در پی جنگ‌های تن به تن می‌کردند و شانه از این کار خالی نمی‌کردند (همان:

یک منطقه، عدم امنیت (جنگ‌ها، خصومت‌ها، اختلافات مذهبی و ...) و ... صورت می‌گیرد (کوئن، ۱۳۸۵: ۲۸۴).

چنان که در منابع آمده است پیش از ورود اسلام به این منطقه ساگارتی‌ها، هون‌ها و ... در قهستان و در کنار بومیان این منطقه حضور داشتند (پیرنیا، ۱۳۷۵: ۳ / ۲۱۹۰؛ زنگویی، ۱۳۸۸: ۳۴ / ۱۸). بعد از ورود اسلام نیز این منطقه پذیرای جمعیت زیادی از اعراب بود که قصدشان مهاجرت به شهرهای مختلف خراسان بود. آن‌ها از طبرس به عنوان گذرگاه استفاده کردند و در این مسیر بسیاری از آن‌ها مقیم شدند. چنان که امروزه نیز بقایای آن‌ها را می‌توان در شهرهای مختلف از جمله طبرس، قاین، زوزن و ... دید. پیش از این در این زمینه صحبت بسیاری رفته است.

علاوه بر این به علت تبعیض‌های نژادی، برخی از اقلیت‌ها؛ از جمله زرتشتی‌ها با وضع موجود چند راه بیشتر، پیش رو نداشتند؛ ۱. فرهنگ پذیری (Acculturation)؛ که طی آن زرتشتی‌ها می‌بایست به عنوان گروهی از اقلیت‌ها، فرهنگ و سبک زندگی مسلط را بپذیرد. آن‌ها میان فرهنگ مادر زادی و فرهنگ جدید سرگردان می‌مانند. ۲. خود جداسازی (Self Segregation)؛ که زرتشتی‌ها و یا هر اقلیت دیگری از طریق جداسازی داوطلبانه خود را از بقیه‌ی جامعه جدا می‌کرد. ۳. جدایی‌طلبی (Separatism)؛ که طی آن زرتشتی‌ها می‌بایست از طریق جدایی‌طلبی، یک جامعه‌ی جدید ایجاد می‌کردند که این امر واقعاً عملی نبود. زرتشتی‌ها توان رفتن این راه را نداشتند.

برخی از زرتشتی‌ها مسلمان شدند و به نوعی از دایره‌ی اقلیت اکثریت، وارد طیف اکثریت شدند. به نظر می‌رسد که علاوه بر وجود زمینه‌های مشترک اسلام و دین و فرهنگ زرتشتی که این شرایط را فراهم آورده بود، ترس از نابودی یا معدوم شدن (Annihilation) نیز بیتأثیر نبوده است. و برخی طریق مهاجرت یا خود جداسازی داوطلبانه را انتخاب کردند. آن‌ها از طریق قهستان و سیستان رهسپار هند شدند. فرای اکثر آن‌ها را افرادی از طبقات بالا دانسته است (فرای، ۱۳۶۳: ۱۱۲). گویا این مهاجرت‌ها در قرن چهارم هجری شدت بیشتری یافته است. اعراب از ملل تابع خواسته بودند که یا به اسلام بگردند یا جزیه بپردازند. شرح این مهاجرت‌ها در داستان منظومه‌ای به نام قصه‌ی سنجان ذکر شده است که راوندی بخشی از آن را در کتاب تاریخ اجتماعی ایران آورده است. سراینده‌ی آن فردی به نام بهمن کیقباد بوده است. قهستان برای مدت نسبتاً طولانی میزبان این مهاجران بود که بعد از آن مدت رهسپار هند شدند.

در اصل چ فارسی بوده، یعنی صورت اصل کلمه چالاک بوده و بعداً صالاک معرب شده است (کرمانی، ۱۳۲۶: حاشیه‌ی ۴۶۷).

دسته‌هایی با این عنوان خصوصاً در کوهستان‌های خراسان سکونت داشتند و از آن جمله احمد بن عبدالله خجستانی بود که در مناطقی مثل ترشیز و نواحی آن فعالیت خود را شدت بخشیده بود (باستانی پاریزی، ۱۳۴۴: ۲۱۳). صالحیک در اواخر حکومت طاهریان موجب ناامنی راه‌ها و هرج و مرج در ولایات شده بودند (زرینکوب، ۱۳۸۰: ۵۳۱) و سال‌ها ارتفاعات قهستان را از آن خود کرده بودند و اطاعتی از حکام و امرا نداشتند (کرمانی، ۱۳۲۶: حواشی ۴۶۷-۴۶۶). آنان غالباً کاروان‌ها را می‌زدند و مسافران و بازرگانان را لخت می‌کردند و ادعا می‌کردند که حق خویش را از بیت‌المال می‌گیرند. ضعف طاهریان باعث گسترده شدن فعالیت‌های آنان شد. قدرتگیری یعقوب لیث باعث تغییر رویه در آنان شد و به سمت وی گرایش پیدا کردند. مخصوصاً که می‌دیدند در خدمت او [یعقوب] بی‌آنکه خود را به دزدی و راهزنی متهم دارند از غارت ولایات و تاراج خزائن امراء غنیمت بیشتری به دست می‌آورند (زرینکوب، ۱۳۸۰: ۵۳۱).

انقیاد صالحیک نه تنها خراسان را امن کرد بلکه تقریباً تمامی گروه‌های جنگجوی خراسان را تحت لوای یعقوب درآورد و جزء لشکر یعقوب شدند که از عناصر گوناگون پدید آمده بود (همان).

۳. تحولات جمعیتی قهستان:

جمعیت به مجموعه‌ای از افراد انسانی گفته می‌شود که به طور مستمر در سرزمین معینی مانند روستا، شهر و یا ... به شکل گروه‌های خانوادگی، خویشاوندی، طایفه‌ای یا به صورت خانوار و یا گونه‌های دیگری به حیات خود ادامه می‌دهند. بر اثر تحرک زمانی و جا به جایی و وضعیت‌های مهاجر فرستی، مهاجرپذیری و تحرک مکانی چون زاد و ولد، مرگ و میر، ازدواج، طلاق و ... جمعیت همواره در حال دگرگونی است (نیک‌خلق، ۱۳۸۱: ۵۵). امروزه جمعیت‌شناسی (Demography) (همان: ۵) به عنوان یکی از مهم‌ترین مسائل اجتماعی، مورد توجه اندیشمندان اجتماعی و جامعه‌شناسان است.

مهاجرت (Migration) به عنوان یکی از مهم‌ترین عوامل موثر در تحولات جمعیتی است که خود بسته به عوامل دیگر است. مهاجرت؛ تحرک جمعیت از یک محل جغرافیایی به محل دیگر گفته می‌شود که به دلایل گوناگونی از جمله، ناکافی بودن مواد غذایی در

از وقوع زلزله‌ای شدید در سال ۴۲ هجری خبر داده است که قومس، خراسان و نواحی اطراف را لرزاند و تعداد کشته‌های دامغان چهل هزار و نود و شش آدمی ذکر شده است (طوسی سلمانی، ۱۳۸۲: ۲۹۹). و خراسان که قهستان را نیز شامل می‌شده با توجه به جمعیتش طبعاً تلفاتش بیشتر بوده است.

در حد فاصل سال‌های ۱۲۰ تا ۱۱۱ هجری زمین لرزه‌های بسیار سنگین، سیستان را به لرزه درآورد (امبرسز و ملویل، ۱۳۷۰: ۴۶۴). و در حدود ۱۴۲ هجری خراسان دچار زمین لرزه فاجعه باری در خراسان [شد]... که کوه‌ها را از جای خود حرکت داد و هیچ درختی و سنگی را بر جای خویش استوار باقی نگذاشت. محل‌های احتمالی این زمین لرزه‌ها، که راه‌های ارتباطی مهمی از آن می‌گذشتند، می‌تواند منطقه قهستان (خواف، قاین، طبس و...) بوده باشد. در حدود ۱۹۹ هجری نیز زلزله‌ای ویرانگر سیستان را ویران کرد که گفته می‌شود که رودخانه‌ی هیرمند خشکید و قحطی و طاعونی سخت به دنبال داشت (همان). یعقوبی از وقوع زلزله‌ای در حدود سال ۲۴۲ هجری خبر داده است و رقم قابل تأمل ۲۰۰,۰۰۰ کشته را درج کرده است و می‌نویسد: پس از این شهرهایی در خراسان بزمین فرورفت (یعقوبی، ۱۳۴۳: ۵۲۱/۲).

در تاریخ بیهق نیز آمده است که حدود ۴۴۴ هجری در بیهق و نواحی اطراف زلزله‌ای به وقوع پیوست که بسیاری از مردمان مهاجرت کردند و حدود چهل شبانه روز به همین حالت بود و مردم از ترس به صحرا می‌رفتند. ابنفندق در ادامه می‌گوید: بسیاری پیران را دیدم که این حادثه را به مشاهده دریافته بودند و از این واقعه تاریخی ساخته و این سال را سال زلزله نام نهاده (ابنفندق، ۱۳۶۱: ۲۶۷ و ۵۲). نیشابور که چسبیده به قهستان بود تا قرن پنجم از شدت زلزله بیش از ۱۸ بار ویران شد (نیشابوری، ۱۳۷۵: ۲۲۱). و در حدود سال ۴۵۸ هجری در قهستان زلزله‌ای به وقوع پیوست که کوه‌ها شکافته شد و شماری از روستاها بکلی ویران شد. بسیاری کسان جان خود را از دست دادند و بازماندگان در فضای بیرون ماندند (امبرسز و ملویل، ۱۳۷۰: ۱۴۰).

حمدالله مستوفی در مورد منطقه‌ی کشمیر آورده است که هرگز در آنجا زلزله نیامده است، این در حالی است که نواحی اطرافش زلزله بسیار است (مستوفی قزوینی، ۱۳۶۲: ۱۴۳). در این زمین لرزه‌ها قطعاً به دلیل آسیب‌پذیری خانه‌ها و منازل میزان تلفات بسیار بالا بوده است. نزدیک به همه‌ی زمین لرزه‌های ثبت شده در مناطقی روی داده که شاهراه اصلی خراسان از آن

مقام و جای و باغ و ایوان هم بگذاشتند از بهره‌ی دینشان به کوهستان همی ماندند صدسال چه ایشان را بدینگونه شده حال (راوندی، ۱۳۸۲: ۳۱/۹). ازدواج به عنوان منشأ باروری و ولادت، طلاق‌ها، مرگ و میرها و... نیز در افزایش و کاهش جمعیت موثر بوده است. عوامل اقتصادی را به عنوان دلائل تراکم جمعیت نباید نادیده گرفت. وجود بازار، مبادلات اقتصادی و... این فضا را فراهم می‌کرد. ضمن این که قهستان یک جاده‌ی ترانزیتی به حساب می‌آمد و باعث تطمیع گروه‌های زیادی از جمله راهزنان قفص و بلوچ شده بود. وجود عوامل طبیعی از جمله آب و هوا نیز نقش مهمی در این باره دارد. گروه‌های زیادی از جمله خوارج به علت دوری این منطقه از دستگاه خلافت و شرایط ژئوپولیتیکی خاصش امکان جنگ و گریز که شیوهی آن‌ها بود بود را فراهم می‌کرد. عیاران و گروه‌های اجتماعی دیگر نیز بنا به دلایلی از این دست وارد این منطقه شده بودند. بنابراین تأثیر متقابلی بین جمعیت قهستان و محیط زیست قهستان وجود داشته است.

وجود حوادث طبیعی و انسانی تغییرات عمده‌ای در قهستان این دوره ایجاد کرد. از آن جایی که ارتباط تنگاتنگی بین این حوادث وجود داشته است تقسیم‌بندی آن‌ها را دشوار می‌کند:

زلزله مهم‌ترین حادثه‌ی طبیعی است که قهستان گریبان گیر آن بوده است و متأسفانه در گزارشات تاریخی به سادگی از کنار آن رد شده‌اند. زلزله‌ها در جملاتی کوتاه بیان شده‌اند که آن‌ها را نیز در ذیل خراسان آورده‌اند. این حوادث آسیب‌های گسترده و تلفات سنگین در پی داشته‌اند و عجیب است که به این مسئله به ندرت پرداخته شده است. در تاریخ زمین لرزه‌های ایران آمده است: منبع تنها زمین‌لرزه‌ی ثبت شده در قهستان [تا] این دوره (قرن هفتم هجری) روایت‌های شفاهی محلی است اگر چه از زمین لرزه‌های دیگری نیز ممکن است زیر عنوان کلی خراسان یاد شده باشد (امبرسز و ملویل، ۱۳۷۰: ۴۵). منابع محلی احتمالاً تنها سرچشمه‌ی اطلاعات مهلرزهای در قهستان هستند و در نبود چنین منابعی در دوره‌ی اولیه داده‌های ما آشکارا ناکامل است (همان). یک نکته‌ی هم در باب این موضوع این است که کمی یا نبود اطلاعات زمین لرزه‌های نشان دهنده‌ی آرامش این منطقه در این دوره نیست. ما برای روشنتر شدن این موضوع باید دست به دامان اطلاعاتی شویم که به گونه‌ای می‌توانند به این مبحث کمک کنند. در کتاب عجائب المخلوقات

سیاسی و مذهبی، حوادث طبیعی و انسانی (زلزله‌ها، قحطی‌ها، بیماری‌ها، گرانی‌ها و...)، ازدواج‌ها (درون نژادی و بیرون نژادی)، مرگ و میرها، نقل و انتقال کالاها، وجود بازارها و ... در مهاجر فرستی و مهاجر پذیری نقش تعیین کننده‌ای داشته است.

بنا به آنچه گفته شد استنباط می‌شود که جمعیت در قهستان هیچ گاه وضعیت ثابتی نداشته بلکه همواره در حال تغییر و دگرگونی بوده است و این تغییرات به صورت مهاجرت‌ها، ازدواج‌ها، زاد و ولدها و ... خود را نشان می‌دهد.

۴. نهاد خانواده:

نهاد خانواده نهادی زیستی اجتماعی است که به عنوان یکی از بنیادین‌ترین نهادهای جامعه به شمار می‌آید و در واقع اصلی‌ترین هسته حیاتی و واحد زیستی (شعبانی، ۱۳۸۱: ۱۱۴) است که از دیرباز صورتی منسجم و معتبر و مقدس (همان) داشته است. ساختار خانواده در قهستان در برهه‌ی زمانی مورد مطالعه به مانند سایر مناطق بر روابط میان زن و شوهر و پدر و مادر و فرزندان نهاده شده بود. تشکیل خانواده امری ضروری بوده و در این امر علاوه بر تداوم نسل، دلایلی مثل تقسیم کار داشته است. با شناخت نقش و جایگاه زن که عضوی مهم در خانواده به حساب می‌آید، می‌توان به یک نتیجه در زمینه شکل و ساختار خانواده در منطقه قهستان دست یافت.

در سفرنامه‌ی ناصر خسرو آمده است که در طیس هیچ زن را زهره نباشد که با مرد بیگانه سخن گوید و اگر گفتمی هر دو بکشند (ناصر خسرو، ۱۳۵۴: ۱۶۸). این امر در قرن‌های بعد نیز به وضوح دیده می‌شود. چنانکه در تاریخنامه‌ی هرات آمده است: هر عورتی که به روز بیرون آید ... [محتسب] چادر او را سیاه کند و او را سر برهنه به محلته‌ها و کوی‌ها برآورد تا تجربه دیگران باشد (سیفی هروی، ۱۳۸۱: ۴۶۴).

با همه‌ی توجهی که زن به عنوان مادر در داخل خانه از آن بهره‌مند بود، به ندرت در انتظار عمومی ظاهر می‌شد و چنان که در گفته‌های پیش آمد، با وجود حرمت وی که نام و مفهومش با ناموس مرد و خانواده همراه بود، اگر خلاف این عمل می‌کرد عاقبت دردناکی در انتظار او بود. مادر منابعی مواردی را خلاف این نیز دیده‌ایم که از جمله‌ی آن‌ها گفتگوی حسن صباح با یک زن اهل زوزن بود که اسفزاری در کتاب خود به آن پرداخته است (برای آگاهی از این گفتگو رک به: اسفزاری، ۱۳۳۸: ۱۸۲/۱؛ خسروی، ۱۳۶۶: ۱۶۲). اما واقعیت امر این است که به طور کلی اسلام از ملاقات زن با مرد نامحرم سخت بیمناک است

می‌گذشته است و قهستان نمی‌تواند جدا از این موضوع باشد (در این زمینه رک به: امبریز و ملویل، ۱۳۷۰: ۳۹). قحطی و خشکسالی و وقوع جنگ‌ها و کشمکش‌ها نیز بالای جان اهالی قهستان شده بود. در حدود سال ۱۱۵ هجری بر اثر جنگ‌های بسیار روستاییان کوچ کردند و کسب و کار کساد شد. پیشه‌وران و صنعتگران را به سربازی بردند و قحطی به وجود آمد و بسیاری از مردم تلف شدند (الخطیب، ۱۳۵۷: ۱۰۳). در حدود سال ۱۴۰ هجری کمی غله و قحطی باعث وحشت مردم این منطقه شده بود (بلمعی، ۱۳۷۸: ۱۱۰۳/۴).

زمان حکومت ابوالفوارس عبدالملک سامانی (۳۵۰-۳۴۳ هـ) در قهستان وبایی عظیم رخ داد چنان که اکثر خلائق وفات یافتند (خواندمیر، ۱۳۵۳، ۳۶۲/۲) و سفره وجد از مطعومات چنان خالی که دانه‌ای در هیچ خانه‌ای نماند (کرمانی، ۱۳۲۶: ۴۴). سال ۴۰۱ هجری گرانی آن چنان شدت یافت که از نبود قوت و غذا مردم بعضی بعضی دیگر را می‌خوردند و گویی انسان فریاد می‌کرد: نان، نان و می‌مرد و به دنبال آن وبای بزرگی روی داد چنان که مردم از دفن اموات در ماندند (ابن‌اثیر، ۱۳۵۰: ۳۳۳/۱۵). در همین زمان بود که سلطان محمود قدرت گرفته بود و قحطی امان رعیت را بریده بود که سلطان محمود دویست هزار دینار سرخ به غله داد و به درویشان داد (شبانکارهای، ۱۳۸۱: ۶۸/۲). اینگونه اقدامات باعث استحکام پایه‌های حکومت غزنویان و مقبولیت آنان در نزد مردم شده بود. در این چنین مواردی مثلث سلطان، دستگاه خلافت و مردم، سلطان محمود را به خواسته‌هایش نزدیکتر میکرد.

با حمله‌ی طغرل سلجوقی به خراسان، در سراسر آنجا قیمت منی نان به سه درم رسید، در تاریخ بیهقی آمده است که قحطی چنان شدت یافت که مردم نظیر آن را به یاد نداشتند. در این زمان مسعود غزنوی در حوالی قهستان به سر می‌برد (۴۳۱ هـ) (بیهقی، ۱۳۸۳: ۵۲۷؛ بیهقی، ۱۳۶۵: ۲۹۵). ربع آخر قرن پنجم هجری نیز کشاکش اسماعیلیان و مخالفانشان باعث ناامنی و خرابی در قهستان شد که قطعاً در تحولات جمعیتی قهستان تأثیر گذار بوده است.

از نظر حجم جمعیت قهستان باید گفت هیچ گونه آماری نمی‌توان از منابع استخراج کرد، جمعیت در شهرها و روستاها به صورت پراکنده توزیع شده بود. ترکیب جمعیتی عبارت بود از نژادها و عناصر مختلف بومی، ترک، قفص، بلوچ، عرب و ... مسائل مختلف سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و جغرافیایی اعم از جنگ‌ها، کشمکش‌های

نیز بودند (همان: ۱۸۹).

۵، دین و مذهب مردم قهستان:

دین و مذهب از مهم‌ترین نمودهای اجتماعی و فرهنگی یک جامعه محسوب می‌شود و نقش تعیین‌کننده‌ای در الگوهای رفتاری عامه‌ی مردم دارد که در مطالعات فرهنگی و اجتماعی غالباً شاخصی مهم تلقی می‌شود. در منطقه‌ی قهستان گروه‌های مذهبی متنوعی حضور داشتند و از این جهت بافت بسیار جالب و متمایزی دارد. در ذیل به این گروه‌ها اشاره خواهیم کرد:

۱،۵ مسلمانان:

با ورود اسلام به قهستان رفته رفته مردم این منطقه جذب این دین شدند. به طوری که در اواخر قرن چهارم اکثریت اهالی این منطقه پیرو آیین اسلام شدند (همان: ۳۷/۹). البته در این مورد انگیزه‌های مختلفی وجود داشته است که خود تحقیق جداگانه‌ای را می‌طلبد. ۳ شیعیان و اهل سنت در تحولات این منطقه نقش مهمی داشتند که به بررسی آن خواهیم پرداخت.

۱،۱،۵ شیعیان: اکثر مورخین و جغرافیدانان بر این اعتقادند که اکثر قهستانیان پیرو مذهب تشیع بودند. اصطخری مردم این منطقه را شیعه دانسته است (اصطخری، ۱۳۴۷: ۲۱۵). در منابع عموماً از شیعیان با عنوان مغرضانه‌ی رافضی یاد شده است. ۴ دسته‌های مختلف شیعیان این منطقه عبارت بود از:

۱،۱،۵ شیعیان اثنی عشری: اثنی عشریه یا قطعیه (التمیمی‌البغدادی، ۱۳۶۷: ۳۶-۳۵). مهم‌ترین مذهب مورد حمایت میان‌هروها بود (کرومر، ۱۳۵۷: ۱۰۹). این‌ها از دست زدن به اعمال انقلابی برای براندازی نظام سنی حاکم اجتناب می‌ورزیدند (همان).

۲،۱،۵ شیعیان غالی: غلو در اصطلاح ادیان و ارباب ملل و نحل اعتقاد به الوهیت بشر است در جهتی از جهات خدایی یا صفات الهی و یا اعتقاد به حلول خداوند در افراد و یا اعتقاد به این که ارواح به تناسب در جسم یکدیگر رفته ... و غیر این‌ها ... منظور از غلو در بین ائمه معصومین، اعطای مقام الوهیت به آنان و یا شراکت آنان در معبودیت، خلق و رزق با خداوند می‌باشد، به طوری که موجب انکار ضروری گردد (حلی، ۱۳۸۶: ۱۶).

نویسنده‌ی مجهول‌المولف هفت کشور یا صور الاقالیم بیشتر طوایف قهستان را غالی دانسته است: امیرالمومنین علی (ع) خدا دانند و منکر نماز و روزه باشند (هفت کشور یا صور الاقالیم، ۱۳۵۳: ۸۷). و محتمل است دیدی مغرضانه نسبت به این قضیه داشته است.

۳،۱،۵ شیعیان زیدیه: شیعیان زیدیه در خراسان و

تا جایی که در این باره آمده است که: نابینائی در خانه رسول علیه‌السلام آمد. عایشه و زنی دیگر نشسته بودند و برنخواستند و گفتند نابیناست. رسول گفت: اگر وی نابیناست شما نیز نابینائید؟ (راوندی، ۱۳۸۲: ۶/۲۱۲). به نظر می‌رسد در چنین مناطقی حمایت از ناموس خانواده نه تنها بر عهده‌ی پدر و برادر و شوهر است، بلکه تمام مردان خویشاوند نسبت به این قضیه تعهد دارند. از مختصات دیگر چنین جامعه‌ای قطعیت اقتدار مرد در تمامی امور و رد واقع مردسالاری یا پدرسالاری است که مردان [در آن] خود را مجاز به تنبیه زنانشان می‌دانند (بلوکی‌باشی، ۱۳۸۲: ۶۰).

به طور حتم با وجود تمام این محدودیت‌ها زنان مثل سایر مناطق ایران برای تأمین ضروریات زندگی در فعالیت‌های کشاورزی و اقتصادی از جمله کار در باغ‌ها و مزارع، بافتن پارچه، قالی و ... نقش پررنگی داشتند.

از مباحث مهم در مورد نهاد خانواده، ازدواج است که پیوندی بر پایه‌ی عرف و یا مذهب میان مرد و زن است. ازدواج پایه‌گذار خانواده است. ازدواج از این نظر مورد توجه است که منشأ باروری و تداوم و بقای جامعه است (نیک‌خلق، ۱۳۸۱: ۹۵). ازدواج علاوه بر این که باعث نزدیکی دودمان‌ها به همدیگر می‌شد و میان آن‌ها یک اتحاد اجتماعی به وجود می‌آورد. اکثر ازدواج‌ها درون‌نژادی بود و در مواردی پیوند برون نژادی نیز دیده می‌شود. چنان که سعید بن عثمان بن عفان پسر خلیفه‌ی سوم با دختری از بیشک قهستان ازدواج کرد (ثعالبی نیشابوری، ۱۳۶۸: ۱/۲۴۱). در منابع به مواردی مثل چند همسر گزینی، مهر یا کابین، تشریفات عروسی در قهستان و مواردی از این دست اشاره‌ای نشده است. راوندی از مختصات عروسی ایران در ادوار مختلف را یکی رعایت عدم تناسب سنی مرد و زن و یکی وصلت با خویشان هم خون دانسته است (راوندی، ۱۳۸۲: ۶/۲۶۱). که اگر در منطقه قهستان چنین نباشد، عجیب به نظر می‌رسد. معمولاً در چنین جامعه‌ای آوردن فرزند پسر از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است و وارث اصلی اقتدار و اموال پدر شمرده می‌شود.

در باب نام‌های خانوادگی هم باید گفت اغلب بعد از ورود اسلام به صورت اسلامی درآمدند. با نگاهی به نام مشاهیر قهستان این نکته آشکار می‌شود. بیشتر نام‌های خانوادگی از پیشه‌ی پدری، یا از ده و شهر محل تولد فرد گرفته می‌شد. اغلب نام‌ها هم با این آغاز می‌شد. احتمالاً مسیحیان و یهودیان و دیگر اقلیت‌ها بدون اینکه تغییر مذهب بدهند علاوه بر داشتن اسم خود که در جمع‌های درون خانوادگی استعمال می‌شد، دارای اسامی اسلامی

اطراف آن به صورت بقایای سری و ناپیدایی بر جای مانده بودند. اشیپولر دلیل کم رنگ بودن نقش آنان را عدم پیوند با ماهیت ایرانی دانسته است (اشپولر، ۱۳۶۴: ۳۱۲/۲) (۳۱۱).

۱، ۱، ۵، ۴ شیعیان اسماعیلیه: شیعیان اسماعیلی از مهم‌ترین و پرتعدادترین گروه‌های مذهبی در قهستان بودند که قبل از تشکیل حکومت نزاریان نیز در این منطقه حضور داشتند. آنان رفته رفته در میان دهقانان و پیشه‌وران نفوذ کردند و و همچون خاری در چشم خلیفگان بغداد می‌خیلیدند (اینمسکویه، ۱۳۶۹: ۹/۵). اسماعیلیان دعوت رسمی خود را از اواخر قرن سوم هجری در خراسان توسط شخصی به نام ابوعبدالله خادم آغاز کرده بودند. سامانیان که برپاکندگان فضای تسامح و تساهل فکری در دنیای اسلام و ایران بودند، این شرایط را به وجود آوردند و داعیان اسماعیلی از این فضا استفاده کردند و افراد مهمی از طبقه‌ی حاکمه چون نصر بن احمد و ابوعلی سیمجور را به این مذهب درآوردند (طوسی، ۱۳۴۴: ۲۴۴؛ کریمی زنجانی اصل و دیگران، ۱۳۸۱: ۱۹۹). آنان با این که از سوی غزنویان و در دوران سلطان محمود مورد آزار قرار گرفتند (باسورث، ۱۳۸۵: ۵۱). اما همچنان به فعالیت خود ادامه دادند.

اسماعیلیان در قرن پنجم هجری و در زمان سلاجقه تبلیغات خود را در خراسان گسترش دادند و به عنوان نمونه می‌توان به کوشش‌های ناصر خسرو در این راستا اشاره کرد (برتلس، ۱۳۴۶: ۱۳۴). در اواخر این قرن انشعابی در آیین اسماعیلیه صورت گرفت که گروهی از اسماعیلیان نزار؛ فرزند المستنصر خلیفه‌ی فاطمی را به عنوان جدید به رسمیت شناختند و گروهی دیگر، مستعلی پسر دیگر المستنصر را جانشین قانونی پدر دانستند که گروه دوم در دربار قاهره پیروز شد و نزار بعداً کشته شد. تعداد زیادی از دسته‌ی اول (نزاریان) به رهبری حسن صباح و جانشینانش در قهستان سکنی گزیدند که نه تنها در قهستان بلکه در ایران و قلمرو خلافت منشأ تحولات بسیاری در قرن پنجم تا اواسط قرن هفتم شدند. اسماعیلیه فعال‌ترین فرقه‌ی مذهبی در قهستان بود به گونه‌ای که در منابع این منطقه را دارالاحاد خوانده‌اند (منشی کرمانی، ۱۳۶۲: ۳۵).

۱، ۲، ۱، ۵ اهل سنت و جماعت: در این دوران در قهستان اهل سنت نیز کم نبوده‌اند. ولی جالب اینجاست که در منابعی که از قهستان سخن به میان آورده‌اند، چندان از اهل سنت نامی نبرده‌اند، اما مطمئناً علمای اهل سنت در مقابل فعالیت‌های داعیان اسماعیلی و ... موضع‌گیری‌هایی

کرده‌اند.

خلفای اموی و عباسی و امرایی که از سوی آنان گمارده شده بودند، موافق مذهب سنت بودند. از این مذهب در عموم منابع با عنوان فرقه‌ی ناجیه یاد شده است و پیروان آن را تنها گروه رستگار دانسته‌اند (التمیمی‌البغدادی، ۱۳۶۷: ۲۶۲). که بالطبع اینگونه نظرات از سوی نویسندگان سنی مذهب بوده است و پیروان سایر مذاهب را فریب خوردگان شیطان می‌خوانده‌اند (ابنجوزی، ۱۳۶۸: ۷۹). مهم‌ترین فرقه‌های تسنن موجود در قهستان عبارت بودند از:

۱، ۲، ۱، ۵ حنفی‌ها: خوفا از جمله شهرهایی بود که بیشترین سنی را داشت که بیشترین آن‌ها حنفی بودند و به گفته‌ی مستوفی در آن مذهب بغایت صلب [بودند] (مستوفی قزوینی، ۱۳۶۲، ۱۵۴). جوئل کرومر می‌گوید: از میان اهل سنت مذهب حنفی مورد حمایت خلفای عباسی بود (کرومر، ۱۳۷۵: ۱۰۳). از مهم‌ترین حامیان بانفوذ این فرقه که از اهالی این منطقه نیز محسوب می‌شد، عمیدالملک کندی بود. که در زمان او مذهب ابوحنیفه مورد توجه و از رونق کافی برخوردار بود (بنداری اصفهانی، ۱۳۵۶: ۶۶).

۲، ۲، ۱، ۵ شافعی‌ها: خواجه نظامالملک طوسی با ایجاد مدارس که موسوم به نظامیه بودند در راستای گسترش این مذهب که نسبت به مذهب ابوحنیفه کم رنگتر می‌نمود گام برداشت. از جمله نظامیه‌هایی که ایجاد شد، نظامیه خرگرد در خوفا بود که خاص شافعیه بود و باعث جذب علما و پیروان این مذهب شد (صفا، ۱۳۷۸: ۲۳۴/۲؛ سلطان‌زاده، ۱۳۶۴: ۱۱۶).

۳، ۱، ۵ کرامیه: یکی از فرق مهم این عهد کرامیه بود که از پیروان ابوعبدالله محمد بن کرام شیخ‌الکرامیه (حسینی خاتون‌آبادی، ۱۳۸۰: ۱۸۰). (م. ۲۵۵هـ) که از اهالی سیستان بود به شمار می‌رفتند. در تحقیق راجع به این فرقه مشکلات و موانعی وجود دارد که از جمله آنها میتوان به این موارد اشاره کرد: ۱. در دسترس نبودن نوشته‌های آنان که احتمالاً توسط افراد فرقه‌های مخالف از بین رفته است و محققان برای بررسی عقاید آنها ناگزیرند به آثار نوشته شده توسط مخالفان یا افراد فرق دیگر مراجعه کنند و با وجود این مطالب ارائه شده در مورد این فرقه به آن حد نیست که محقق را قانع سازد ۲. بیشتر از آنکه به عقاید این فرقه پرداخته شود به تاریخ این فرقه و رهبران و پیروان آن پرداخته شده است.

در اکثر منابع آمده است که محمد بن کرام برای خداوند، صفات جسمانی قائل بود و خداوند را در حالی توصیف

(جوزجانی، ۱۳۴۲: ۱/۱۹۱) (۲۵۹، ۲۴۸ هـ) و نارضایتی مردم که کرامیه را حتی در مقاطعی به قدرت مطلقه عصر تبدیل کرد (همان: ۴۰۰، ۳۹۳). آنان نوعی زندگی پرهیزگاران را ترویج می کردند، هم از مذهب رسمی سنی و هم از غلو کاریهای بعضی از فرق شیعه رویگردان بودند (فرای، ۱۳۶۳: ۱۵۹).

ذکر این نکته اهمیت دارد که گرچه کرامیه در کوتاه مدت حامیان بزرگ سنی مذهب همچون سلطان محمود غزنوی داشت که آن هم از سر صدق نیت نبود بلکه به خاطر پیشبرد اهداف سیاسی از جمله در تنگنا قرار دادن اسماعیلیان و جلب حمایت خلیفه عباسی بود، لیکن اهل سنت و جماعت به این فرقه چندان توجهی نداشتند (همان).

از مهمترین شهرها و نواحی قهستان که پیروان مذهب کرامیه نفوذ قابل توجهی داشتند میتوان به تون، بجستان ۱۰، جام و بوزجان اشاره کرد: استاد احمد بجستانی (م ۳۱۵ هـ) که قبر وی در نیشابور بوده از شیوخ این فرقه بوده است (غزنوی، ۱۳۴۵: ۱۹۷)، شیخ ابوالحسن تونی که در واپسین سالهای عمرش از طریقت کرامی دست کشید از شهر تون بود که یکی از خانقاههای معروف خراسان به نام وی بود. وی که در اواخر عمر مرید شیخ ابوسعید ابوالخیر (۴۴۰، ۳۵۷ هـ) عارف و صوفی نامی قرون چهارم و پنجم هجری شد (محمد بن منور، ۱۳۶۶: ۱/۹۳، ۹۴)، شیخ احمد جام نیز که از شیوخ معروف خراسان و قهستان بوده است با کرامیان در جام و سایر شهرهای خراسان در ارتباط بوده و به پیشوای این فرقه ارادت میورزیده است (غزنوی، ۱۳۴۵: ۱۹۶)، و همچنین ابوذر بوزجانی که اهل بوزجان، یکی از مراکز عمده کرامیه در قهستان و حتی خراسان بود، از پیشوایان این فرقه بود (همان: ۱۲۰).

در ایالات خراسان و قهستان، در اواخر قرن پنجم و اوایل قرن ششم هجری عنوان هیاصمه که منسوب به پیروان علی بن هیصم رهبر کرامیه میشد (نیشابوری، ۱۳۷۵: ۳۰۱، ۳۰۰) برای کرامیه به کار میرفت. این در حالی است که پیش از این برای آنها تعابیر دیگری از جمله ولیان و اولیاء نیز به کار میرفت (غزنوی، ۱۳۴۵: ۲۵۰ و ۱۱۳). با توجه به آنچه گفته شد میتوان اینگونه استنباط کرد که از جنبه‌های تاریخی، کرامیه با قهستان در ابعاد گوناگونی پیوند داشته است؛ از یک سو حضور اعتقادی و فکری کرامیه به عنوان یک مذهب قدرتمند در قهستان قابل توجه بود و از سوی دیگر قهستان برای این فرقه، یک پایگاه مهم در کنار نیشابور شمرده می شد.

می کردند که بر تخت خویش در عرش تکیه داده است ۸ (التمیمی‌البغدادی، ۱۳۶۷: ۱۶۹؛ بیات، ۱۳۷۰: ۴۱۵). مطهر بن طاهر مقدسی این فرقه را ذیل فرقه‌ی مرجئه آورده که بنیاد مذهب ایشان این است: از اظهار نظر قطعی و یقینی در مورد عذاب یا بخشایش اهل کبائر هنگامی که بی توبه بمیرند، خودداری می کنند و کار ایشان را به خدای عزوجل واگذار می کنند (ارجاء) و از این روی ایشان را مرجئه خوانده‌اند (مقدسی، مطهر بن طاهر، ۱۳۷۴: ۲/۸۲۹). آن‌ها همچنین می پنداشتند که اگر فردی کلمات لا اله الا الله و محمد رسول الله را بگوید، خواه این سخن از روی پاک دلی باشد یا خلاف آن، می توان وی را مسلمان نامید (التمیمی‌البغدادی، ۱۳۶۷: ۱۶۹). این دست اعتقادات باعث شده بود که موج اعتراضات به سوی پیشوای این فرقه و پیروان آن روانه شود که البته بررسی این موارد با دیده علمی و جدا از غرضورزی نیازمند تحقیقی جداگانه است.

کرامیه به ۳ دسته تقسیم می شدند: حقائقیه، طرائقیه و اسحاقیه و برخلاف سایر گروه‌های مذهبی همدیگر را کافر نمی خواندند. از این جهت است که اکثر منابع آنان را در یک گروه آورده‌اند (همان: ۱۴).

بعد از مرگ پیشوای این فرقه پیروانش افکار او را در سوریه، مصر، حجاز و ... پراکندند. گرچه در کوتاه مدت این فرقه حامیان بزرگ سنی مذهبی مثل محمود غزنوی داشت، که آن هم از سر صدق نیت نبود بلکه به خاطر پیشبرد اهداف سیاسی از جمله در تنگنا قرار دادن اسماعیلیان و جلب حمایت خلیفه‌ی عباسی بود (برتلس، ۱۳۴۶: ۱۳۲)، لیکن اهل سنت و جماعت به این فرقه چندان توجهی نداشتند (فرای، ۱۳۶۳: ۱۵۹).

سیستان پایگاه معنوی و خراسان هسته‌ی مرکزی فعالیت این فرقه بود و مقر آنها در نیشابور خراسان بود. نفوذ عقاید ابنکرام و پیروان وی نه تنها در خراسان و سیستان بلکه تا مصر، سوریه، حجاز و ... را هم در بر می گرفت (السبکی، ۱۹۹۲ م: ۲/۳۰۴؛ الذهبی، ۱۴۱۳ م: ۱۱/۵۲۴؛ ابنکثیر دمشقی، ۱۴۰۸ ق: ۱۱/۲۰). بنابراین به طور قطع و یقین اگر در اینگونه مناطق فرقه‌ی کرامیه توانسته بود پیروانی جذب کند، در قهستان که چسبیده به مقر آنان که نیشابور بود به مراتب قویتر و فعالتر بودند. به خاطر رفتار صوفیانه، ظاهر ساده و سلوک زاهدانه ابنکرام وی و پیروانش با اقبال رو به رو شدند (ابنجوزی، ۱۴۱۲ ق: ۱۲/۹۸؛ مشکور، ۱۳۷۲: ۳۶۴) و البته رخدادهای این مقطع، در عرصه‌ی سیاسی نیز به آنان کمک کرد. مواردی از جمله ضعف و بی کفایتی واپسین امیر طاهری؛ محمد بن طاهر

۲,۵ غیر مسلمانان:

علاوه بر مسلمانان گروه‌هایی نیز یافت می‌شدند که بر آیین نیاکان خود پای می‌فشردند. همچنین شرایط و موقعیت طبیعی قهستان باعث می‌شد تا کسانی از دیگر مناطق ایران نیز که حاضر به دست کشیدن از آیین خویش نبودند و تحت فشار قرار داشتند، به این ناحیه مهاجرت کنند. از جمله این گروه‌ها عبارتند از:

۱,۲,۵ بوداییان: اشپولر از وجود این گروه در قهستان سخن به میان آورده و گفته است که ظاهراً آن‌ها اسلام را پذیرفته بودند، اما همچنان بر آیین خود باقی مانده بودند (همان: ۴۰۰). از مهم‌ترین فرقه‌های بودایی که در خراسان تا حدودی فعال بودند مه‌ایانه (Mehayane) و هینایانه بودند (فرای، ۱۳۶۳: ۶۱-۶۰). (Hinayane) و وجود آن‌ها در منطقه‌ی قهستان در حد احتمال است و شواهدی که این احتمال را به یقین تبدیل کند، در دست نیست.

۲,۲,۵ مسیحیان: مسیحیان در خراسان فعالیت بسیاری داشتند. آن‌ها تحت نفوذ مطران نشین مرو قرار داشتند و تا قرن چهارم هجری هنوز بقایای این جمعیت در مناطقی مثل قهستان وجود داشته است. متأسفانه در مورد روابط و مناسبت مسیحیان با محیط اطراف و تعداد آنان اطلاعاتی در دست نیست (اشپولر، ۱۳۶۴: ۱/۳۹۰). به نظر می‌رسد آن‌ها در قیام‌های محلی که در قهستان و نواحی آن صورت گرفته است همکاری کرده باشند. آن‌ها طبعاً مانند سایر مردم متحمل مصایبی شده بودند (همان: ۳۸۸؛ کرومر، ۱۳۷۵: ۱۲۲). جمعیت‌هایی از آنان در مرو، بلخ، و هرات حضور داشتند (اصطخری، ۱۳۴۷: ۲۱۰). که نمی‌توانسته بر اهالی قهستان بی‌تأثیر بوده باشد. بیشتر مسیحیان خراسان نسطوری و منسوب به نسطوروس بودند. از اولین کسانی که مسیحیت را در این مناطق گسترش داد سیس جاثلیق بود (بیرونی، ۱۳۶۳: ۴۴۷).

۳,۲,۵ یهودیان: جمعیت‌های مذهبی یهودیان در ایران آن جایگاهی که در بین‌النهرین یا بخش غربی قلمرو خلافت داشتند، را دارا نبودند (فرای، ۱۳۶۳: ۱۵۲). یکی از مناطقی که جمعیت پراکنده‌ای از یهودیان را در خود جای داده بود، قهستان بود. به نظر می‌رسد تعداد یهودیان آن جا در قرن چهارم هجری از مسیحیان بیشتر بوده است. یهودیان در هر شهر محله‌ی ویژه‌ی خود که یهودیه نامیده می‌شد، داشتند (اشپولر، ۱۳۶۴: ۱/۳۹۳). در همه‌ی مراکز سوداگری در شرق ایران جامعه‌ی یهود نیز مانند مسیحیان پیدامی‌شد (فرای، ۱۳۶۳: ۶۰).

بنیامین تودلایی در گزارشی که از یهودیان ایران دارد تعداد یهودیان نیشابور را ۵۰۰۰ نفر ذکر کرده است. این در

۴,۱,۵ خوارج: سیستان و سرحدات شرقی خراسان مرکز خوارج در ایران بود. تضاد آن‌ها با سایر دسته‌های مسلمانان آن قدر زیاد بود که نبرد یعقوب با آن‌ها باعث تحسین کردن او از سوی مردم (چه شیعه و چه سنی) شد (اشپولر، ۱۳۶۴: ۱/۳۰۷). و به همین جهت است که ما آن را جداگانه آورده‌ایم. خوارج در منابع با عناوین مختلفی از جمله حروریه، محکمه و شراه آمده است (بیات، ۱۳۷۰: ۴۰۷). در بین خوارج دسته‌های مختلفی ظهور کردند که هر دسته به مناسبت نام پیشوای خود عنوان خاصی پیدا کرده بود. این فرق که در قهستان نیز فعال بودند عبارتند از:

۱,۴,۱,۵ ازارقه: پیروان نافع بن ازرغ بودند. اینان نیرومندترین گروه‌های خوارج بودند و در سیستان، قهستان، بصره، فارس، کرمان و ... مستقر بودند (التمیمی‌البغدادی، ۱۳۶۷: ۵۰-۴۷؛ ترکیب‌آذر و پرگاری، ۱۳۷۷: ۹).

۲,۴,۱,۵ حمزیه: این دسته پیروان حمزه بن آذرک ۱۱؛ سردسته و رهبر خوارج سیستان بودند. پیروان وی بعد از مرگش معتقد بودند که بعد از ۱۲۰ سال نزد ایشان باز می‌گردد (مقدسی، مطهر بن طاهر، ۱۳۷۴: ۲/۸۲۵). این فرقه در معادلات سیاسی، اجتماعی و فرهنگی سیستان، خراسان و قهستان نقش بسیار پررنگی داشت. ۱۲

۳,۴,۱,۵ عطویه: پیروان عطیه بن أسود [یمامی] حنفی بودند (شهرستانی، ۱۳۶۱: ۱/۱۵۵). شهرستانی در کتاب خود آورده است: و اهل سجستان، و خراسان و کرمان و قهستان از خارجیان بر مذهب عطیه‌اند ۱۳ (همان: ۱۵۷). ۴,۴,۱,۵ ثعلبی: این دسته در نواحی مختلف قهستان از جمله بست بسیار فعال بودند. حمزه آذرک در حملاتی که به این ناحیه داشت بسیاری از پیروان این فرقه را به خاک و خون کشید ۱۴ (التمیمی‌البغدادی، ۱۳۶۷: ۶۰-۵۹).

۵,۴,۱,۵ سایر فرق: گروه‌های دیگری از خوارج در این منطقه حضور داشتند. صفریه و جهریه از این دسته‌ها بودند که در قهستان پیروانی را جذب کرده بودند. مسعودی بیشتر خوارج ساکن سیستان و قهستان را از پیروان این دو فرقه دانسته است (مسعودی، ۱۳۶۵: ۲/۱۰۴).

مرگ حمزه و پیدایش عیاران و صفاریان موجب زوال تدریجی آن‌ها شد (مفتخری و زمانی، ۱۳۸۴: ۱۶۷). در زمان یعقوب لیث بسیاری از آنها به وی پیوستند (اصطخری، ۱۳۴۷: ۱۹۸). تعداد خوارج در سنوات بعد تقلیل یافت و رفته رفته به طور کلی محو شدند (اشپولر، ۱۳۶۴: ۱/۳۹۰).

از مهم‌ترین فرقه‌هایی که در اواسط قرن دوم هجری و با تأسی از آیین زرتشتی به وجود آمد فرقه‌ی به‌آفریدیه بود. به‌آفرید در آغاز دولت عباسیان ظهور کرد. وی مدعی نبوت شد و کتابی به نثر فارسی که حاوی اصول و عقایدش بود، برای پیروانش نگاشت (بیرونی، ۱۳۶۳: ۳۱۵). با توجه به اطلاعات ابوریحان بیرونی از این کتاب می‌توان احتمال داد که تا سال تألیف آثار الباقیه (۳۹۱ هـ) این کتاب هنوز وجود داشته است. بیروان وی، پیشوای خود را بهترین آفریده می‌دانستند و به پیامبری او ایمان کامل داشتند (مقدسی، مطهر بن طاهر، ۱۳۷۴: ۱/۴۱۵ و ۲۵۳). به‌آفرید بر امت خود هفت نماز واجب کرد، نمازهایی که در یگانگی خدا، آفرینش آسمان و زمین، خلق حیوان، مرگ، بعثت و حساب، اهل بهشت و دوزخ و چیزهایی که برایشان آماده شده بود و یک نماز هم در ستایش اهل بهشت بود، به پیروان خود دستور داد تا به سمت خورشید نماز بخوانند، موهای خود را رها نمایند (ارسال شعور فروهشتن موها)، در موقع طعام زمزمه نکنند، چهار پایان را نکشند مگر آن که پیر شده باشند، خوردن شراب و ازدواج با محارم را حرام اعلام کرد، همچنین وی در مهریه به چهارصد درهم اکتفا کرد، پیروان خود را به تعمیر راه‌ها، پل‌ها و مواردی از این دست فراخوانده است (بیرونی، ۱۳۶۳: ۳۱۴-۳۱۵؛ شهرستانی، ۱۳۶۱: ۱/۳۹۷؛ همان: ۲۶۶-۲۶۷).

اتباع به‌آفرید به سیسانیه نیز شهرت داشتند (شهرستانی، ۱۳۶۱: ۱/۳۹۷). که ما از علت این نام‌گذاری بیاطلاع هستیم. به‌آفریدیه که به نوعی اصلاح و تجدید نظری در آیین زرتشت بود و مواردی را که باب میل مسلمانان بود نیز در آن بود، برای موبدان زرتشتی واهمه ایجاد کرده بود. آن‌ها رواج به‌آفریدیه را لطمه و اهانتی به خود می‌دانستند و باکی نداشتند که حتی به ابومسلم مسلمان برای سرکوبی او متوسل شوند. بدیهی است که ابومسلم این موقعیت را مغتنم بشمارد. ابومسلم به‌آفرید را به بهانه‌ی فالگویی‌هایش دستگیر و او را به قتل رساند (همان: ۶۱۵). (۱۳۲ هـ). بنابراین چیز عجیبی نبود که از سوی سایر مذاهب شخصیتی بوداسف ۱۷ گونه نمایانده شود و او را فردی فریبکار معرفی نمایند (ابنجوزی، ۱۳۶۸: ۶۲). ایندیم در سالی که مشغول نگارش الفهرست بوده تعداد زیادی از پیروان به‌آفرید در خراسان زندگی می‌کردند (ابن ندیم، ۱۳۸۱: ۶۱۵). از اصول عقاید آن‌ها می‌توان به غیبت، رجعت، اعتقاد به بعضی اعداد مانند هفت و ... اشاره کرد (بیات، ۱۳۷۰: ۲۲۶).

حالی است که تعدادی از شهرهای قهستان را ذیل نیشابور آورده است (التطیلی، ۱۴۲۳ ق: ۶۱-۶۰).

سابقه‌ی اقامت یهودیان در ایران به بیش از دو هزار سال پیش بر می‌گردد. و دوام جمعیت‌های کوچک یهودی در این جامعه‌ی یکپارچه (آریایی) حاکی از فردیت قوم یهود است (کاتم، ۱۳۷۱: ۹۵). بازسازی تاریخ یهود در منطقه‌ی قهستان مثل دیگر مذاهب غیر اسلامی بسیار دشوار است و ناگزیریم به حدسیات متوسل بشویم.

۴،۲،۵ زرتشتیان: در این عصر زرتشتیان با عناوینی همچون گبر، گبرک، مغان، و مجوس خوانده می‌شدند (حبیبی، ۱۳۶۷: ۳۰۰). قهستان در آغاز ورود اسلام یکی از واپسین پناه گاه‌های زرتشتیان بود و جمعیت کثیری از آن‌ها در این منطقه سکونت داشتند (لوئیس، ۱۳۶۲: ۹۰). وجود آتشکده‌هایی که در این منطقه بوده است گواه این امر است (سایکس، ۱۳۶۳: ۱/۱۲۱). این منطقه از دیر باز یکی از مراکز آیین زرتشت بوده است. سرو کشر یکی از یادمان‌های زرتشتیان در این منطقه بود که مورخان داستان‌هایی برای آن ساخته‌اند. این سرو در زمان پادشاهی گشتاسب کیانی و زمان گرایش او به دین زرتشت در کشر کاشته شد و به همین جهت به سرو کشر معروف شد. این سرو تا زمان خلافت متوکل عباسی پابرجا بود. متوکل علیرغم اصرارهای اهالی خراسان، دستور قطع این سرو و انتقال آن به بغداد را صادر کرد (ابنفندق، ۱۳۶۱: ۸۳-۸۲).

در شاهنامه در مورد این سرو ابیات نسبتاً زیادی آمده است:

نخست آذر برزین مهر نهاد
به کشر نگر تا چه آئین نهاد
یکی سرو آزاده بود از بهشت
به پیش در آذر آن را بکشت
نشستی بر زاد سرو سهی
که پذیرفت گشتاسب دین بهی

چو چندی برآمد برین سالیان
مر آن سرو استبر گشتش میان
چنان گشت آزاد سرو بلند

که بر گرد او برنگشتی کمند (فردوسی، ۱۳۸۷: ۱/۸۹۱). در لباب الالباب عوفی هم ابیات زیادی از شاعران آمده که به این سرو اشاره شده. از جمله این بیت از ابوالحسن علی سرخسی شاعر قرون سوم و اوایل چهارم هجری:

نه دیدی، نه بینی چو روی و چو قدش

نگاری بکشمیر و سرو بکشر (عوفی، ۱۳۳۵: ۲/۲۸۹).

نتیجه گیری:

شهرستانی، ۱۳۶۱: ۱/۲۱۲، ۲۰۲: التیمی البغدادی، ۱۳۶۷: ۱۹ (۱۶).

۷. همچنین برای آگاهی بیشتر از فرقه‌ی اسماعیلیه رک به: (شهرستانی، ۱۳۶۱: ۱/۲۶۲، ۲۵۹: طوسی، ۱۳۴۴: ۲۳۲، ۲۴۴: ابن جوزی، ۱۳۶۸: ۹۰، ۸۱: التیمی البغدادی، ۱۳۶۷: ۲۴: خواندمیر، ۱۳۵۵: ۲۲۸، ۲۲۲: راوندی، ۱۳۸۲: ۱۶۷/۹ (۸۰).

۸. در مورد صحت و سقم اینگونه اظهارات رک به: زاهدی، ۱۳۸۳: ۵۷۶۸).

۹. برای آگاهی بیشتر از این فرقه‌ها رک به: (التیمی البغدادی، ۱۳۶۷: ۱۴ به بعد).

۱۰. بجزستان: امروزه شهری است در خراسان رضوی، که با مشهد ۳۰۰ کیلومتر و با بیرجند مرکز خراسان جنوبی ۲۶۷ کیلومتر فاصله دارد. م

۱۱. برای اطلاعات بیشتر در مورد حمزه آذرک رک به: طبری، بیتا، ۱۲/۵۲۸۱: گردیزی، ۱۳۶۳: ۲۹۰: تاریخ سیستان، ۱۳۵۲: ۱۵۶؛ ابن‌اثیر، ۱۳۵۰: ۷/۹۴: صدیقی، ۱۳۷۲: ۷۴۷۵.

۱۲. برای آگاهی بیشتر در این زمینه رک به: (شهرستانی، ۱۳۶۱: ۱/۱۴۷؛ التیمی البغدادی، ۱۳۶۷: ۶۱ (۵۹).

۱۳. برای آگاهی بیشتر در این زمینه رک به: شهرستانی، ۱۳۶۱: ۱/۱۵۵ به بعد.

۱۴. برای آگاهی بیشتر در این زمینه رک به: التیمی البغدادی، ۱۳۶۷: ۶۲ (۵۹).

۱۵. برای آگاهی از فرق مسیحیت موجود در خراسان در این زمان رک به: بیرونی، ۱۳۶۳: ۴۶، ۴۴۶.

۱۶. برای آگاهی بیشتر در این زمینه رک به: ابن‌فندق (بی‌هقی)، ۱۳۶۱: ۸۳، ۲۸۱: قزوینی، ۱۳۷۳: ۵۲۰: مستوفی قزوینی، ۱۳۶۲: ۱۴۳: لسترنج، ۱۳۶۴: ۳۸۱.

۱۷. نخستین شخصی که پیغمبری را به خود بست فردی با نام بوذاسف بود که در روزگار طهمورث و در هند ظاهر شد و کتابی برای پیروانش نوشت. گروه بسیاری از مردم به وی پیوستند و به آیین صابئین درآمدند. در منابع اسلامی آمده است که ابلیس مرکب او بود که بوذاسف بر او زین نهاده و به گردش در آفاق پرداختند و مردم را گمراه کردند (مقدسی، مطهر بن طاهر، ۱۳۷۴: ۱/۲۹۷ و ۲۹۳).

قهبستان یکی از ایالات مهم ایران در قرون نخستین هجری به شمار می‌رفت که به دلیل گستردگی و قرار گرفتن در موقعیت تلاقی شاهراه شرق به غرب و شمال به جنوب و حضور گروه‌های نژادی و مذهبی گوناگون از دیرباز مورد توجه بوده است. اقلیم، مذهب، اقتصاد، نژاد و موارد این چنینی تأثیر قابل توجهی در شوون مختلف زندگی اهالی این منطقه داشته است. چنانچه باید گفت در کمتر منطقه‌ای در ایران به اندازه‌ی قهبستان تنوع قومی و مذهبی در قرون نخستین اسلامی وجود داشته است. در قهبستان به غیر از بومیان از نژادهای گوناگون مانند ترک، کرد، بلوچ، قفقص، عرب، زط و خلج هر کدام با ویژگی‌ها و آداب و رسوم خاص خود ساکن بودند. به علت موقعیت جغرافیایی قهبستان و دوری از مرکز حکومت اسلامی مذاهب و گروه‌های دینی مهاجری همچون خوارج، زردشتیان، شیعیان و گروه‌های اقلیتی مانند یهود، مسیحی و بودایی در قهبستان رشد و نمو پیدا کردند که باعث تغییر و تحولات اساسی در بافت اجتماعی قهبستان شدند.

ارجاعات:

۱. همچنین برای اطلاع بیشتر در این زمینه رک به: ثعالبی نیشابوری، ۱۳۸۴: ۲۸۵، ۲۷۷؛ همدانی، ۱۳۳۸: ۱۱۰، ۱۰۸؛ پیرنیا، ۱۳۷۵: ۴/۲۲۵۷، ۲۲۲۵.

۲. این تقسیم‌بندی با اندکی تغییرات از مبانی جامعه شناسی بروس کوئن گرفته شده است (کوئن، ۱۳۸۵: ۳۵۵، ۳۲۵).

۳. برای آگاهی بیشتر در این زمینه رک به: (راوندی، ۱۳۸۲: ۳۷/۹ به بعد؛ فرای، ۱۳۶۳: ۱۴۳ به بعد؛ الخطیب، ۱۳۵۷: ۵۱).

۴. برای آگاهی از مشروح این گونه عناوین رک به: (قزوینی رازی، ۱۳۳۱: ۳۳۸، ۳۲۰).

۵. همچنین برای آگاهی بیشتر در مورد واژه‌ی غلو، مهمترین فرقه‌های غالیان و افکار و عقاید آنان رک به: (التیمی البغدادی، ۱۳۶۷: ۱۷۳، ۱۷۱؛ شهرستانی، ۱۳۸۵: ۲۵۳/۱، ۲۳۱؛ حلی، ۱۳۸۶: ۱۳۰ (۱).

۶. برای آگاهی بیشتر از فرقه زیدیه و اصول آن رک به:

فهرست منابع

الف) منابع متقدم:

- ابنائیر، عزالدین علی. (۱۳۵۰)، الکامل (تاریخ بزرگ اسلام و ایران)، ترجمه عباس خلیلی، باهتتمام حسن سادات ناصری، به تصحیح مهیار خلیلی، تهران، انتشارات کتب ایران، ج ۱۵ و ۷، ۵.
- آفسرایی، محمود بن محمد (کریم). (۱۳۶۲)، مسامره الاخبار و مسایره الاخبار، به تصحیح و اهتمام عثمان توران، چ ۲، تهران، انتشارات اساطیر.
- آملی، اولیاءالله. (۱۳۴۸)، تاریخ رویان، مصحح منوچهر ستوده، تهران، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.
- ابن بلخی. (۱۳۴۴)، فارسنامه، به کوشش علی نقی بهروزی، شیراز، انتشارات اتحادیه مطبوعاتی فارس.
- ابن جوزی، ابوالفرج عبدالرحمن بن علی بن محمد (جمالالدین). (۱۳۶۸)، تلبیس ابلیس، ترجمه علیرضا ذکاوتی قراگزلو، چ ۱، تهران، مرکز نشر دانشگاهی.
- ابن جوزی، ابوالفرج جمالالدین عبدالرحمن. (۱۴۱۲ق)، المنتظم فی تاریخ الامم والملوک، بیروت، دارالکتب العمیه، ج ۱۲.
- ابن حوقل، محمد بن علی. (۱۳۶۶)، صوره الارض، ترجمه جعفر شعار، چ ۲، تهران، انتشارات امیر کبیر.
- ابن خرداده، ابوالقاسم عبیدالله بن عبدالله. (بی تا)، مسالک و الممالک، بغداد، مکتبه المثنی بیفداد.
- ابن خلدون، عبدالرحمن بن محمد. (۱۳۶۳)، العبر، ترجمه عبدالمحمد آیتی، تهران، موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ج ۲.
- ابن سته، احمد بن عمر. (۱۳۶۵)، الاعلاق النفیسه، ترجمه و تعلیق حسین فرهچانلو، چ ۱، تهران، انتشارات امیر کبیر.
- ابن ندیم، ابوالفرج محمد بن اسحاق. (۱۳۸۱)، الفهرست، ترجمه محمد رضا تجدد، چ ۱، تهران، انتشارات اساطیر.
- ابن نفیسه همدانی، ابوبکر احمد بن محمد بن اسحاق. (۱۳۴۹)، مختصر البلدان (بخش مربوط به ایران)، ترجمه ح. مسعود، تهران، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.
- ابنفندق (بیهقی)، ابوالحسن علی بن زید. (۱۳۶۱)، تاریخ بیهقی، با تصحیح و تعلیقات احمد بن بهمنیار و مقدمه میرزا محمد عبدالوهاب قزوینی، چ ۳، تهران، انتشارات کتابفروشی فروغی.
- ابن کثیر دمشقی، ابوالفداء اسماعیل، البدايه و النهايه، الطبعه الاولى، بیروت، دارالاحیاء التراث العربی، ۱۴۰۸ق، ج ۱۱.
- ابن مسکویه رازی، ابوعلی. (۱۳۶۹)، تجار بالامم و تعاقب الهمم، ترجمه ابوالقاسم امامی، چ ۱، تهران، انتشارات سروش، ج ۵.
- ابوالفداء، الملک المویده عمادالدین اسماعیل. (۱۳۴۹)، تقویم البلدان، ترجمه عبدالمحمد آیتی، تهران، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.
- انصاری دمشقی، شمسالدین ابوعبدالله محمد بن ابیطالب. (۱۳۸۳)، نخبه الدهر فی العجائب البر و البحر، ترجمه حمید طیبیان، چ ۱، تهران، انتشارات اساطیر.
- اسفزاری، معینالدین زمجی. (۱۳۳۸)، روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، مصحح سید محمد کاظم امام، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ج ۱.
- اصطخری، ابراهیم بن محمد، مسالک و الممالک، بکوشش ایرج افشار، تهران، نگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۷.
- اصفهان، حمزه بن حسن. (۱۳۶۷)، تاریخ پیامبران و شاهان (تاریخ سنی ملوک الارض و الانبیاء)، ترجمه جعفر شعار، چ ۲، تهران، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.
- بلعمی، ابوعلی. (۱۳۷۸)، تاریخنامه طبری، مصحح محمد روشن، تهران، انتشارات سروش، ج ۳ و ۴.
- بنداری اصفهانی، فتح بن علی. (۱۳۵۶)، تاریخ سلسله سلجوقی، ترجمه محمد حسین جلیلی، تهران، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.
- البکری الاندلسی، عبدالله بن عبدالعزیز. (۱۴۰۳ق)، معجم ما استعجم من اسماء البلاد و المواضع، تحقیق و ضبط مصطفی السقا، الطبع الثالث، بیروت، عالم الکتاب، ج ۴.
- بالذری، احمد بن یحیی. (۱۳۶۴)، فتوح البلدان (قسمت مربوط به ایران)، ترجمه آرتاش آرنوش، مصحح محمد فرزاد، چ ۲، تهران، انتشارات سروش.
- بیهقی، ابوالفضل محمد بن حسین. (۱۳۶۵)، گزیده تاریخ بیهقی، به شرح و توضیح نرگس روانپور، چ ۱، تهران، نشر بینا.
- (۱۳۸۳)، تاریخ بیهقی، تصحیح علیاکبر فیاض، به اهتمام محمد جعفر یاقی، مشهد، انتشارات دانشگاه فردوسی مشهد.
- بیرونی، ابوریحان. (۱۳۶۳)، آثار الباقیه عن قرون الخالیه، ترجمه اکبر دانا سرشت، چ ۳، تهران، انتشارات امیر کبیر.
- بیرونی، ابوریحان. (۱۳۶۲)، تحقیق ماللهند، ترجمه منوچهر صدقیسه، تهران، موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ج ۱.
- تبریزی، محمد حسین بن خلف. (۱۳۴۱)، برهان قاطع، تهران، انتشارات امیر کبیر، ج ۲.
- التطیلی، بنیامین بن یونه. (۱۴۲۳ق)، رحله بنیامین التطیلی، ترجمه عزرا حداد، تحقیق عبدالرحمن عبدالله الشیخ، الطبع الاول، ابوظبی، منشورات المجمع الثقافی.
- التمیمیابغدادی، ابومنصور عبدالقاهر بن طاهر بن محمد. (۱۳۶۷)، تاریخ مذاهب اسلام (ترجمه الفرق بین الفرق و بیان الفرقة الناجیه منهم)، بخامه و اهتمام محمد جواد مشکور، چ ۴، تهران، انتشارات کتابفروشی اشراقی.
- ثعالی نیشابوری، ابومنصور عبدالملک بن محمد بن اسماعیل. (۱۳۶۸)، تاریخ ثعالی (غیر اخبار ملوک الفرس و سیرهم)، ترجمه محمد فضائلی، همراه با مقدمه زنتیرگ و دیباچه مجتبی مینوی، چ ۱، تهران، نشر نقره، ج ۱.
- (۱۳۸۴)، شاهنامه ثعالی، ترجمه محمود هدایت، چ ۵، تهران، انتشارات اساطیر.

- جوزجانی، ابو عمرو و عثمان بن سراجالدین محمد (قاضی منهج سراج). (۱۳۴۲)، طبقات ناصری، مصحح عبدالحی حبیبی، ج ۲، کابل، انجمن تاریخ افغانستان، ج ۱.
- جیهانی، ابو عبدالله بن محمد. (۱۳۶۸)، اشکال العالم، مترجم عبدالسلام کاتب، مصحح فیروز منصوری، ج ۱، مشهد، انتشارات آستان قدس رضوی.
- حافظ شیرازی، شمسالدین محمد. (۱۳۸۵)، دیوان حافظ، ج ۴، تهران، انتشارات احیاء کتاب.
- حسینی خاتونآبادی، سید عبدالحسین. (۱۳۸۰)، وقایع السنین و الاعوام، مصحح محمدباقر بهبودی، ج ۱، تهران، انتشارات کتابفروشی اسلامیة.
- حموی بغدادی، یاقوت. (۱۹۹۵ م)، معجم البلدان، الطبعة الثانية، بیروت، دار صادر، ج ۴ و ۱.
- خواندمیر، غیاثالدین بن همالمالین. (۱۳۵۵)، دستور الوزراء، مصحح سعید نفیسی، ج ۲، تهران، انتشارات اقبال.
- (۱۳۵۳)، حبیبالسیر فی اخبار افراد بشر، ج ۲، تهران، انتشارات کتابخانه خیام، ج ۲.
- دینوری، ابوحنیفه احمد بن داود. (۱۳۸۱)، اخبار الطوال، ترجمه محمود مهدوی دامغانی، ج ۵، نشر نی.
- الذهبی، محمد بن احمد بن عثمان. (۱۴۱۳ ق)، سیر اعلام النبلاء، تحقیق و درآسه محمد نعیم العرقسوسی، بیروت، موسسه الرساله، ج ۱۱.
- السبکی، ابونصر عبدالوهاب بن علی بن عبدالکافی. (۱۹۹۲ م)، طبقات الشافعیة، تحقیق عبدالفتاح محمد الحلو، الطبعة الثانية، الجیزه، هجر للطباعة و النشر، ج ۲.
- سیفی هروی، سیف بن محمد. (۱۳۸۱)، تاریخنامه هرات، مصحح محمد آصف فکرت، ج ۱، بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار.
- شبانکارهای، محمد بن علی بن محمد. (۱۳۸۱)، مجمعالنساب، مصحح میرهاشم محدث، ج ۱، تهران، انتشارات امیر کبیر، ج ۲.
- شهرستانی، محمد بن عبدالکریم بن احمد. (۱۳۶۱)، توضیح الملل (ترجمه الملل و التحل)، تحریر نواز مصطفی بن خالد هاشمی عباسی، با مقدمه و تصحیح و ترجمه محمدرضا جلالی نایینی، ج ۳، تهران، انتشارات اقبال، ج ۱.
- طرسوسی، ابوطاهر بن حسن. (۱۳۸۰)، ابومسلم نامه، به اهتمام حسن اسماعیلی، ج ۱، تهران، انتشارات معین، نشر قطره و انجمن ایران شناسی فرانسه در ایران، ج ۲.
- طوسی، ابوعلی حسن بن علی (خواجه نظامالملک). (۱۳۴۴)، سیاستنامه (سیر الملوک)، تصحیح محمد قزوینی، بکوشش مرتضی مدرس چهاردهی، ج ۲، تهران، انتشارات کتابفروشی زوار.
- طوسی سلمانی، محمد بن محمود بن احمد. (۱۳۸۲)، عجایب المخلوقات و غرایب الموجودات، به اهتمام منوچهر ستوده، ج ۲، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.
- عوفی، نورالدین محمد، لباب الالباب، به کوشش سعید نفیسی، تهران، بی نا، ۱۳۳۵، ج ۲.
- غزنوی، خواجه سدیدالدین محمود. (۱۳۴۵)، مقامات زنده پیل، به کوشش حشمتالله موید سنندجی، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- فردوسی، ابوالقاسم، شاهنامه، ج ۴، تهران، نشر هرمس، ۱۳۸۷، ج ۲ و ۱.
- قزوینی رازی، عبدالجلیل. (۱۳۳۱)، النقص، با مقدمه، تعلیق و تصحیح جلالالدین محدث ارغوی، تهران، بینا.
- کرمانی، افضلالدین ابو حامد احمد بن حامد. (۱۳۲۶)، تاریخ افضل یا بدایع الأزمان فی وقایع کرمان، مصحح مهدی بیاتی، تهران، بینا.
- گردیزی، ابوسعید عبدالحی بن ضحاک بن محمود. (۱۳۶۳)، تاریخ گردیزی، مصحح عبدالحی حبیبی، ج ۱، تهران، نشر دنیای کتاب.
- مجهول المولف. (۱۳۵۳)، هفت کشور (صور الاقالیم)، مصحح منوچهر ستوده، تهران، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.
- مجهول المولف. (۱۳۵۵)، تاریخ شاهی، به تصحیح محمد ابراهیم باستانی پاریزی، تهران، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.
- مجهول المولف. (۱۳۶۲)، حدود العالم من المشرق الی المغرب، بکوشش منوچهر ستوده، تهران، انتشارات کتابخانه طهوری.
- مجهول المولف. (۱۳۱۸)، مجملاتواریخ و القصص، به تصحیح ملکا لشعرا ی بهار، بهمت محمدرضائی، تهران، کلاله خاور.
- محمد بن منور. (۱۳۶۶)، اسرار التوحید فی مقامات الشیخ ابی سعید، تصحیح و تعلیقات محمدرضا شفیعی کدکنی، ج ۱، تهران، انتشارات آگاه، ج ۱.
- مستوفی قزوینی، حمدالله بن ابیبکر. (۱۳۶۲)، تاریخ گزیده، به اهتمام عبدالحسین نوایی، تهران، انتشارات امیر کبیر.
- (۱۳۳۶)، تاریخ گزیده، به کوشش محمد دبیرسیاقی، تهران، انتشارات کتابخانه طهوری.
- (۱۳۶۲)، نزهةالقلوب، مقاله الثالثة (در صفت بلدان و ولایات و بقاع)، سعی و اهتمام و تصحیح گای لسترنج، ج ۱، تهران، نشر دنیای کتاب.
- مسعودی، ابوالحسن علی بن حسین، التنبیه و الاشراف، ترجمه ابوالقاسم پاینده، ج ۲، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۵.
- (۱۳۶۵)، مروالذهب و معادنالجواهر، ترجمه ابوالقاسم پاینده، ج ۳، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.
- مقدسی، ابو عبدالله محمد بن احمد. (۱۳۶۱)، ترجمه علینقی منزوی، ج ۱، تهران، شرکت مولفان و مترجمان ایران، ج ۲.
- مقدسی، مطهر بن طاهر. (۱۳۷۴)، آفرینش و تاریخ (البداء و التاریخ)، ترجمه و تعلیقات محمدرضا شفیعی کدکنی، ج ۱، تهران، نشر آگه، ج ۲ و ۱.
- ناصر خسرو، ابو معین حمیدالدین. (۱۳۵۴)، سفرنامه حکیم ناصر خسرو، بکوشش محمد دبیرسیاقی، تهران، انتشارات انجمن آثار ملی.
- نیشابوری، ابو عبدالله محمد بن عبدالله بن محمد حاکم. (۱۳۷۵)، تاریخ نیشابور، ترجمه محمد بن حسین خلیفه نیشابوری، مصحح محمدرضا شفیعی کدکنی، ج ۱، تهران، نشر آگه.
- هجویری، ابوالحسن. (۱۳۸۰)، علی بن عثمان، برگزیده و شرح کشفالمحجوب، به کوشش فریدون بدرهای، تهران، نشر فرزاد.
- همدانی، خواجه رشیدالدین فضل الله. (۱۳۳۸)، جامعالتواریخ، (بخش تاریخ غزنویان و سامانیان و البویه)، به اهتمام محمد دبیرسیاقی، تهران، انتشارات کتابفروشی، فروغی.

- یعقوبی (ابنواضح)، احمد بن ابی یعقوب، (۱۳۴۷)، تاریخ یعقوبی، ترجمه محمد ابراهیم آیتی، چ ۲، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ج ۱.
 (۱۳۴۳)، تاریخ یعقوبی، ترجمه محمد ابراهیم آیتی، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ج ۲.

ب) تحقیقات معاصر:

- آذر نوش، آذرتاش، (۱۳۷۹)، فرهنگ معاصر عربی فارسی، چ ۱، تهران، نشر نی.
 امبر سز، ن. نیکلاس و ملویل، چارلز. پ. (۱۳۷۰)، تاریخ زمین لرزه‌های ایران، ترجمه ابوالحسن رده، چ ۱، تهران، انتشارات آگاه.
 امام شوشتری، محمد علی، (۱۳۳۱)، تاریخ جغرافیایی خوزستان، تهران، موسسه مطبوعاتی امیر کبیر، ج ۱.
 اشپولر، برتولد، (۱۳۶۴)، تاریخ ایران، در قرون نخستین اسلامی، ترجمه مریم میراحمدی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ج ۲ و ۱.
 انوری، حسن و دیگران، (۱۳۸۲)، فرهنگ بزرگ سخن، چ ۲، تهران، انتشارات سخن، ج ۵.
 باستانپاریزی، محمد ابراهیم، (۱۳۴۴)، یعقوب لیث، تهران، انتشارات کتابخانه ابنسینا.
 باسورث، ادموند کلیفورد، (۱۳۸۵)، تاریخ غزنویان، ترجمه حسن انوشه، چ ۵، تهران، انتشارات امیر کبیر.
 برتلس، آندره یوگنی یویچ، (۱۳۴۶)، ناصر خسرو و اسماعیلیان، ترجمه ی. آرینیور، تهران، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.
 بلو کباشی، علی، (۱۳۸۲)، جامعه‌ی ایلی در ایران، چ ۳، تهران، دفتر پژوهش‌های فرهنگی.
 بیات، عزیزالله، (۱۳۷۰)، تاریخ ایران از ظهور اسلام تا دیلمه، چ ۲، تهران، انتشارات دانشگاه شهید بهشتی.
 پیرنیا، حسن، (۱۳۷۵)، ایران باستان، چ ۱، تهران، نشر دنیای کتاب، ج ۴.
 ترکمنی‌آذر، پروین و پرگاری، صالح، (۱۳۷۷)، تاریخ تحولات سیاسی اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی ایران در دوره صفاریان و علویان، تهران، انتشارات سمت.
 حبیبی، عبدالحی، (۱۳۶۷)، تاریخ افغانستان بعد از اسلام، چ ۳، تهران، نشر دنیای کتاب.
 حلی، محمد، (۱۳۸۶)، نقش غلو در انحراف عقاید و افکار، چ ۱، قم، انتشارات زائر.
 خسروی، محمدرضا، (۱۳۶۶)، جغرافیای تاریخی و لایت زاوه، مشهد، انتشارات آستان قدس رضوی.
 الخطیب، عبدالله مهدی، (۱۳۵۷)، حکومت بنیامیه در خراسان، ترجمه باقر موسوی، چ ۱، تهران، انتشارات توکا.
 راوندی، مرتضی، (۱۳۸۲)، تاریخ اجتماعی ایران، چ ۲، تهران، انتشارات نگاه، ج ۹ و ۶.
 رونه‌دالمانی، هانری، (۱۳۳۵)، از خراسان تا بختیاری، ترجمه علی فره‌وشی، تهران، انتشارات امیر کبیر.
 زاهدی، عبدالرضا، (۱۳۸۳)، صفات خبری در اندیشه مفسران کرامی، مقالات و بررسیها، دفتر ۷۵ (۱)، صص ۵۷۶۸.
 زرینکوب، عبدالحسین، (۱۳۸۰)، تاریخ ایران بعد از اسلام، چ ۱، تهران، انتشارات امیر کبیر.
 سایکس، سر پرس، (۱۳۶۳)، تاریخ ایران، ترجمه محمد تقی فخر داعی گیلانی، چ ۲، تهران، نشر دنیای کتاب، ج ۱.
 سلطانزاده، حسین، (۱۳۶۴)، تاریخ مدارس در ایران، چ ۱، تهران، انتشارات آگاه.
 سیاح، احمد، (۱۳۸۵)، فرهنگ بزرگ جامع نوین (عربی به فارسی)، ترجمه‌ی المنجد لوئیس، با مقدمه حسن حسن زاده آملی، چ ۱، تهران، انتشارات اسلام.
 (۱۳۷۲)، فرهنگ المنجد الابدی، چ ۱، تهران، انتشارات اسلام.
 شعبانی، رضا، (۱۳۸۱)، مبانی تاریخ اجتماعی ایران، چ ۲، تهران، نشر قومس.
 صدیقی، غلامحسین، (۱۳۷۲)، جنبش‌های دینی ایرانی در قرن‌های دوم و سوم، چ ۱، تهران، انتشارات پازنگ.
 صفا، ذبیح‌الله، (۱۳۷۸)، تاریخ ادبیات در ایران، چ ۸، تهران، انتشارات فردوس، ج ۲.
 فرای، ریچارد نلسون، (۱۳۶۳)، عصر زرین فرهنگ ایران، ترجمه مسعود رجب‌نیا، چ ۲، تهران، انتشارات سروش.
 کاتم، ریچارد، (۱۳۷۱)، ناسیونالیسم در ایران، ترجمه احمد تدین، چ ۱، تهران، انتشارات کویر.
 کرومر، جونل. ل. (۱۳۵۷)، احیای فرهنگی در عهد آلبویه: انسانگرایی در عصر رنسانس اسلامی، ترجمه محمد حنایی کاشانی، چ ۱، تهران، مرکز نشر دانشگاهی.
 کریستنسن، آرتور، (۱۳۶۶)، ایران در زمان ساسانیان، ترجمه رشید یاسمی، چ ۶، تهران، نشر دنیای کتاب.
 کریمی زنجانی اصل، محمد، (۱۳۸۱)، درآمدی بر کشاکش غزالی و اسماعیلیان (مجموعه مقالات)، چ ۱، تهران، نشر کویر.
 کوئن، بروس، (۱۳۸۵)، مبانی جامعه‌شناسی، ترجمه و اقتباس غلامعباس توسلی و رضا فاضل، چ ۱۷، تهران، انتشارات سمت.
 لوتیس، برنارد، (۱۳۶۲)، تاریخ اسماعیلیان، ترجمه فریدون بدرهای، تهران، انتشارات توس.
 مشکور، محمد جواد، (۱۳۷۲)، تاریخ شیعه و فرقهای اسلام، چ ۵، تهران، انتشارات کتابفروشی اشرافی.
 مفتخری، حسین و زمانی، حسین، (۱۳۸۴)، تاریخ ایران از ورود مسلمانان تا پایان طاهریان، چ ۲، تهران، انتشارات سمت.
 نیک‌خلاق، علیاکبر، (۱۳۸۱)، مبانی جمعیت‌شناسی، چ ۲، تهران، انتشارات بهینه.